

زندگی در پرتو اخلاق (ذکر الله)

نویسنده:

شهید سید عبدالمحمد تقوی

فارسی

11:10:02 2010-08-03

زندگی در پرتو اخلاق (ذکر الله)

زندگی در پرتو اخلاق (ذکر الله)

شهید سید عبدالمحمد تقوی

مقدمه ناشر

کتاب حاضر که عهده دار بحث پیرامون یکی از اساسی ترین مباحث معارف اسلامی است ، تاءلیف عاشق شیدائی است که خود ذکر گویان به سوی الله پرکشید و حیات جاودانه یافت این دفتر پس از بررسی ، ادیت ، اعرابگذاری و اصلاحات دیگر آن را تقدیم علاقه مندان می کند، امید که مورد قبول خدای متعال واقع شود.

دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

نویسنده این کتاب "شهید سید عبدالمحمد تقوی " در سال ۱۳۴۲ در بخش سوق از توابع شهرستان دهدشت ، در خانواده ای معروف به علم و تقوا بدنیا آمد، او از تبار علم و از قبیله قلم بود، سنین اوایل جوانی و شگفتگی نبوغ او مصادف با ایام اوج گیری و پیروزی انقلاب اسلامی بود. او از همان اوایل ، قدرت خلاقه ، خطاب و بیان خود را یکسره در خدمت انقلاب اسلامی قرارداد و در روزگاری که پایه های حکومت اسلامی هنوز استحکام نیافته بود و خناسان انسی از طریق تبلیغات مخرب به توطئه مشغول بودند، شهید تقوی با سخنرانیهای متین ورسای خود در هر مجلس و محفل به دفاع از آرمانهای انقلاب پرداخت ؛ بگونه ای که علیرغم صغرسن ، سخنرانیهای ایشان ، در سطح استان زبانزد خاص و عام شده بود.

روح بلند او که تشنه کمال بود، او را از نیمه راه تحصیلات متوسطه به حوزه علمیه کشانید، چرا که او حوزه را گهواره اندیشه اصیل اسلامی می دانست ، و در ضمن تحصیلات حوزه ، دوره متوسطه را نیز همزمان به اتمام رسانید.

باید عمر کوتاه (۲۲ ساله) او را از زمره اعمار پربرکت بشمار آورد؛ شهید تقوی در سال ۱۳۶۱، اولین قسمت از یادداشتهای خود را تحت عنوان "مجموعه پرسش و پاسخ پیرامون مباحث ایدئولوژیک - جلد

اول - خداشناسی " منتشر کرد - جلد دوم این مجموعه پرسش و پاسخ ، پیرامون معاد است که توسط خود آن شهید تنظیم شده ، و ان شاء الله منتشر خواهد شد. همچنین يك سلسله مباحث دسته نوشته اخلاقی از ایشان بجامانده است که قسمت اول آن ، همین کتاب حاضر است ، و بقیه مجلدات نیز پس از تنظیم ، بچاپ آنها اقدام خواهد شد، علاوه بر کتابهای مذکور، یادداشتهای پراکنده بسیاری از ایشان بجامانده است که خود وی فرصت تنظیم کردن آنها را نیافت ، ولی ان شاء الله همگی تنظیم شده و انتشار خواهد یافت .

گذشته از زحمات علمی و فرهنگ آن شهید، عالی ترین خصیصه او، ایمان و اخلاص و تواضع فوق العاده او بود؛ شهید تقوی پس از ماهها حضور متعدد و مستمر در جبهه های جنگ ، سرانجام در عملیات والفجر هشت ، آمیزه ای شگرف از خون و پیام بوجود آورد و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۶۴ در اطراف شهر فاو، ایثار گرانه جان برسر پیمان نهاد و به شهادت رسید. اگر چه امید آن می رفت که در آینده از قلم و بیان ایشان استفاده های بیشتری بشود، اما او رفت تا آیندگان در راه حق بمانند.

اینک برای حسن ختام ، توجه خوانندگان عزیز را به یادداشتهای خاطره مانند آن شهید جلب می کنیم ، که به خوبی بیانگر شور و شوق و ایمان و اخلاص او در آخرین روزهای این زندگی ناپایدار است ؛ این یادداشتهای را، شهید، چند روزی قبل از شهادت در جبهه نگاشته بود:

"اکنون ... ۸/۱۱/۶۴"

اکنون باید از چاه تن بیرون آمد، باید از حسیص دنیا راهی عروج شد. اکنون دارم به آن فردای بلند می اندیشم ، فردائی که در انتظار من است و من در انتظار اویم .

اکنون در امروزم ، امروزی که فردا از آنسویش پیداست .

ای خدا، اکنون که گویا فردا می خواهد مرا دریابد و من او را مهمان کردم ، دلم در کوی محبت هروله دارد.

ای خدا، اکنون کیوتر جانم گاهی می نالد و گاهی می بالد، می نالد از دیر بالیدن و می بالد از امید تو.

ای خدا، اکنون پیراهن فراق برتنم فرسوده گشته ، ولی جانم پیراهن امید تو می پوشد.

ای خدا، اکنون دشت خشك دلم آب و باران می طلبد.

ای خدا، من این روزگار هجران را چگونه بسر برم ؟

ای خدا، اکنون می خواهم رسالت خویش را بر ذرات خونم بنویسم .

ای خدا، اکنون می خواهم بازبان دل با تو سخن گویم .

ای خدا، اکنون روحم چون گل شگفته شده و جامه تن دریده است .

ای خدا، اکنون برای رسیدن به کوی تو و کوی حسین تو، چون آهوی وحشی می دوم .

ای خدا، اکنون آینه دلم را پاك می كنم تانورا در آن ببینم ، خود را پاك می كنم تا به سوی تو آیم ، باامید به تو.

"روز من " ۱۲/۱۱/۶۴

روز من چه روزی است ؟ روزی که از اول صبح تا مغرب است ؟ روز شنبه است یا جمعه یا روزهای دیگر؟ روز عید است یا...

نه ، نه بشنو تا بگویم روز من کدام است ؛ روز من نه شب می شناسد و نه روز، نه جمعه می داند و نه شنبه ، نه عید و نه عزا، نه محرم و نه صفر...

روز من شاهد شهیدان آینده است ؛ روز من شاهد شب زنده داران است ؛ روز من روز تحیر است ؛ چه تحیری ؟ تحیر از دور افتادگی خودم ، تحیرم در حرکت و پیشرفتی است که این بسیجیان ، فراتر از زمان می کنند. تحیرم در پیمودن راه صد ساله است در يك شب ، در يك لحظه ، آنهم توسط جوانان و نوجوانانی تازه به بلوغ رسیده ... تحیرم از این است .

روزها با سرعت می گذرند، گویا آنان هم عجله دارند، با شتاب می دوند... نمی دانم گم شده ای دارند یا مقصود دیگر... گویا آنان هم می دوند تا به روز موعود برسند، آنان هم می خواهند روز پیروزی را در یابند...

"شب من " ۱۳/۱۱/۶۴

اکنون از امواج متلاطم روز به آرامش شب رسیده ام ، شب من غیر از دیگرشبهاست ، شب من شب خواب نیست ، شب عیش و نوش نیست ...

شب من شب آرامش است ، آرامشی در پرتو جهد و کوشش ، شب من شب بیداری است ، من در شب ، سرم را بربالش راحت نمی گذارم ، چشمم را برهم نمی گذارم ، من در شب سرمه بیداری در چشم خود می کنم ، دیده بانی در شب حرفه من است ، من خواب را زمزمه می کنم ، من در شب برسر سفره تقرب به خدا زانو می زنم .

شب من خلوتی است مهتابی ؛ شب من روشنائی است که لباس تیره برتن دارد، شب من شبی است که روز را در خود پنهان کرده است ؛ شب من صبحی جهان افروز است ...

مقدمه مولف

الذكر نورالعقل وحياة النفوس و جلاء الصدور.

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين ، ولعنة الله على اعدائهم اجمعين .

يامن ذكره شرف للذاكرين ، ويا من شكره فوز للشاكرين ، ويا من طاعته نجاة للمطيعين ، صل على محمد وآله ، واشغل قلوبنا بذكرك عن كل ذكر، واءلسنتنا بشكرك عن كل شكر، وجوارحنا بطاعتك عن كل طاعة (صحيفة سجادية ، دعای ۱۱).

از مشکلات عمده و اساسی زندگی عصر ما بیماریهای روحی و روانی است ، در دنیای غرب و شرق با توجه به فراهم بودن تمام وسائل رفاه و امکانات مالی ، بازهم چهره ها پژمرده و اندوهگینند، بازهم روحها مضطرب و نگرانند... آمار خودکشی ها، دگر کشی ها، معتادها و محتاجها... بالاترین رقمها را دارد.

هر کس برای یافتن آرامش روحی خود به چیزی پناه می برد... ولی هنوز هیچکدام از آنها به او آرامش نبخشیده است .

دنیا و دنیاداران هم در این مانده اند، که چه کنند، کنفرانس ها و مجالس بین المللی فراوانی تشکیل داده و می دهند، تا اینکه آرام بخش دلها را بیابند و بشناسند و بشناسانند، و هر بار بعد از ساعتها جلسه و بحث و تحقیق : گاهی ثروت را، گاهی تعلیم مسائل جنسی در کلاسها را، گاهی رواج سینماها و فیلمهای سکسی را، گاهی تشکیل تفریحگاه ها و کاباره ها را، به عنوان عوامل آرام بخش دلها اعلام می کردند... اما دیدیم و دیدند که تاکنون هیچکدام از اینها اثر آرام بخشی نبخشیده ، بلکه همراه با هر کدام ساختمانهای چند طبقه ای به نام بیمارستانهای اعصاب و روان بالا می رفت ، و یا زیر زمینهای چند طبقه ای به نام زندان .

پس متوجه شده ایم که اساس يك زندگی سعادتمندانه آرامش و اطمینان است ، که گم شده هر انسانی است .

لذا ما با توجه به مسائل موجود و مطرح در عصر حاضر و همچنین اساس زندگی سعادتمندانه که مطلوب همه انسانهاست ، بحث "ذکر الله " را که تنها عامل اطمینان و آرامش است ؛ و انسانها در پرتو آن می توانند زندگی سعادتمندانه که مطلوب همه انسانهاست ، داشته باشند به بحث و گفتگو می پردازیم .

و در اهميتش همین بس که در قرآن کریم (واژه ذکر وتذکر ومشتقاتشان) بیش از "۲۵۰" بار آمده است (۱).

آری ، ذکر خداست که دلها را آرام ، قلبها را شفا، سینه ها را صیقل ، جانها را جان ، دردها را درمان ، روانها را سلامت ، عقلها را نورانیت ... می بخشد.

آری ؛ ذکر خدا نورالایمان و عامه الایمان است ، و ذکر خداست که عصمة من الشیطان است (۲).

آری ، ذکر اوست که گره از مشکلات بر می دارد، چنانکه خود دیدیم و می بینیم ، دیدیم که چگونه با ذکر خدا طاغوت را برداشتیم و با ذکر خدا انقلاب خود را پیش آوردیم (۳)، چنانکه موسی (علیه السلام) کرد و می بینیم که چگونه ذکر خدا جبهه ها را گرم و رزمندگان را ثابت نگه می دارد، و بدانیم که تنور جنگ تا زمانی گرم است که تنور دلهایمان به ذکر خدا گرم باشد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر ساعتی از عمر آدمی بدون ذکر خدا بگذرد، در قیامت برایش حسرت است .

کتابی که از نظر مبارکتان می گذرد، اولین جلد از سلسله بحث های اخلاقی است که تحت عنوان "زندگی در پرتو اخلاق " جمع آوری شده است .

پنج جلد اول از این سلسله پیرامون ذکر الله است که در مورد معنای ذکر، اقسام ذکر، آثار ذکر و غفلت از ذکر و موضوعات دیگر بحث خواهند کرد. در ضمن چون مطالب کتاب قبلا بصورت سخنرانی در جبهه های جنگ و مسجد امام علی (علیه السلام) شهرمان ایراد شده بود سعی کردیم که در تنظیم آنان حالت گفتاری حفظ بماند تا مورد استفاده عام و خاص واقع گردد. انشاءالله امید است که خوانندگان محترم چنانکه در این مجموعه نقصی مشاهده نمودند یا اصلاحی لازم دانستند کم و کاست

آن را بربنده منت گذاشته تا اینکه اگر لازم دیده شد رفع و یا درج گردد.

الهی واءلهمنی بذکرک الی ذکرک ، وهمتی فی روح نجاج ءسمائک و محل قدسک (۴)

والسلام علی اهل الحق عبد محمد تقوی قم بهمن ۶۳

معنای ذکر

بسم الله الرحمن الرحيم

راغب در مفردات "کتاب الذال " در تعریف ذکر می نویسد:

الذکر تارة یقال ویراد به هیئة للنفس بها یمکن للانسان ءن یحفظ ما یقتنیه من المعرفة وهو کالحفظ الا ءن الحفظ یقال اعتبارا باحرازه ، والذکر یقال اعتبارا باستحضاره ، وتارة یقال لحضور الشی ء القلب ، ءوالقول ، ولذلك قیل : الذکر ذکران : ذکر بالقلب ، و ذکر باللسان وکل واحد منهما ضربان : ذکر عن نسیان ، و ذکر لا عن نسیان ، بل عن ادامة الحفظ.(۵)

یعنی : یک مرتبه "ذکر" گفته می شود و از آن هیئت و وضع درونی اراده می شود که انسان به وسیله آن برای او ممکن می شود که مطالب و آموخته هایش را حفظ می کند.

و ذکر به این معنا مانند کلمه حفظ است با این تفاوت که حفظ را به اعتبار نگهداری آن محفوظ به کار می برند، و ذکر را به اعتبار اینکه محفوظ و مستحضر است .

یک مرتبه هم ذکر گفته می شود که حضور مطلب در قلب ، و یا در زبان از آن اراده می شود. و به همین جهت است که بعضی گفته اند: ذکر دو گونه است :

۱ - ذکر به قلب .

۲ - ذکر به لسان .

و هر یک از این دو گونه خود دو نوعند یکی در حال فراموشی است و یکی هم بدون نسیان و فراموشی ، بلکه در حال کشش حفظ است که در حقیقت ادامه حفظ است . (ترجمه با استفاده یکی از اساتید).

حبیش تفلیسی در کتاب "وجوه قرآن " چنین می نویسد:

بدان که ذکر در قرآن بر ۱۷ وجه باشد:

۱ - ذکر به معنی "وحی " بود، چنانچه خدای در سوره قمر، آیه ۲۵ فرمودند:

ءلقى الذکر علیه من بیننا(۶) یعنی : الوحی .

و در سوره مرسلات ، آیه ۵ فرمودند:

فالملقیات ذکر(۷) یعنی : وحیا.

۲ - ذکر به معنی "تورات "، چنانکه در سوره نحل ، آیه ۴۳ فرمودند:

فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبينات والزبر(۸). يعنى اهل التوراة .

و در سوره انبياء، آيه ۷ فرمودند:

فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون (۹). يعنى : اهل التوراة .

در اینجا تقاضا داریم به تفسیری که مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) ذیل آیه ۴۳، سوره نحل فرمودند، توجه فرمائید:

... قرآن کریم ذکر است ، همچنانکه کتاب نوح وصحف ابراهيم و تورات موسى و زبور داوود و انجيل عيسى (عليهم السلام) ، - که همه اينها کتابهای آسمانیند و در قرآن مذکورند - نیز ذکرند. و اهل این کتابها يعنى آنهايى که این کتابها برايشان نازل شد و گروندگان به این کتابها، اهل ذکرند.

و چون اهل هر چیزی به آن چیز عارفتر و بیناتر و به اخبار آن داناترند تا دیگران که می خواهند نسبت به آن چیز اطلاع بدست آورند؛ لازم است به اهل آن مراجعه کنند. و اهل کتابهای آسمانی همان دانشمندی هستند که تخصصشان در علم آن کتاب و عمل به شرايع آن است . آنها اهل خبره و عاملین به آن علمند، اخبار انبياء را می دانند، پس دیگران باید به آنان مراجعه نمایند، آنگاه علامه می فرمایند:

بعضی دیگر گفته اند:

مراد از اهل ذکر اهل قرآن است ، برای اینکه خداوند قرآن را ذکر نامیده و اهل قرآن نیز رسول خدا (صلی الله عليه و آله و سلم) و اصحاب و خواص مؤمنینند. این تفسیر هم صحیح نیست ، زیرا درست است که قرآن ذکر و اهل قرآن هم اهل ذکرند ولیکن اگر در اینجا هم مقصود همانها باشند با تمامیت حجت نمی سازد.

معنا ندارد به کسانی که نبوت خاتم الانبياء (صلی الله عليه و آله و سلم) را قبول ندارند گفته شود اگر نمی دانید بروید از پیروان او بپرسید. پس آیه ، راهنمایی است به قاعده عقلائی و آن قاعده عبارت است از لازم بودن رجوع جاهل و ناوارد به اهل خبره و اهل اطلاع ، والا آیه حکم تعبدی نمی کند به رجوع .

و معلوم است که مشرکین چون از خود رسول خدا (صلی الله عليه و آله و سلم) نمی پذیرفتند، دیگر معنا ندارد که قرآن به آنان بفرماید اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید، چون آنها خود قرآن را قبول نداشتند تا چه رسد به اهل آن . ناگزیر باید بگوئیم مقصود از اهل ذکر، در خصوص آیه ، اهل کتاب و مخصوصا اهل تورات است (۱۰).

۳ - ذکر به معنی "قرآن " بود؛ چنانکه در سوره آل عمران ، آیه ۵۸ فرمودند:

ذلك نتلوه عليك من الايات والذكر الحكيم (۱۱) يعنى : القرآن .

و در سوره الانبياء، آيه ۲ فرمودند:

ما ياءتيهم من ذكر من ربهم محدث الا استمعوه وهم يلعبون (۱۲) يعنى : القرآن .

۴ - ذکر به معنی "لوح محفوظ" بود، چنانکه در سوره انبياء، آيه ۱۰۵ فرمودند:

ولقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر(۱۳). يعنى : بعد اللوح المحفوظ.

۵ - ذکر به معنی "طاعت" بود: چنانکه در سوره بقره ، آیه ۱۵۲ فرمودند:

فاذکرونی اذکرکم (۱۴) یعنی : فاذکرونی بالطاعة ، اءى : اءطیعونی .

۶ - ذکر به معنی "نماز آدینه" بود، چنان که در سوره جمعه ، آیه ۹ فرمودند:

یا اءیهاالذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله (۱۵) یعنی : صلاة الجمعة وحدها.

۷ - ذکر به معنی "۵ نماز" بود، چنانکه در سوره بقره ، آیه ۲۳۹ فرمودند:

حافظوا علی الصلوات والصلاة الوسطی وقوموا لله قانتین ، فان خفتم فرجالا ءو رکبانا فاذا ءمنتتم فاذکروالله کما علمکم (۱۶) یعنی : الصلوات الخمس .

در سوره منافقون ، آیه ۹ فرمودند:

یا ایهاالذین آمنوا لاتلهکم ءموالکم ولا ءولادکم عن ذکر الله (۱۷) یعنی : عن الصلوات الخمس .

۸ - ذکر به معنی "بزرگواری" بود، چنانکه در سوره انبیاء، آیه ۱۰ فرمودند:

لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم (۱۸) یعنی : فیه شرفکم .

در سوره مومنون ، آیه ۷۱ فرمودند:

بل ءتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون (۱۹) یعنی : بل ءتیناهم بشرفهم ، فهم عن شرفهم معرضون .

و در سوره زخرف ، آیه ۴۴ فرمودند:

وانه لذكر لك ولقومك (۲۰) یعنی : القرآن لشرف لك ولقومك .

۹ - ذکر به معنی "آگاهی" بود، چنانکه در سوره کهف ، آیه ۸۳ فرمودند:

قل سائلوا علیکم منه ذکرا(۲۱) یعنی : خبرا.

و در سوره انبیاء آیه ۲۴ فرمودند:

هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی (۲۲) یعنی : هذا خبر من معی و خبر من کان قبلی .

و در سوره صافات ، آیه ۱۶۸ فرمودند:

وان کانوا لیقولون لو ءان عندنا ذکر من الءولین (۲۳) یعنی : خبرا.

۱۰ - ذکر به معنی "یاد کردن به زبان" بود، چنانکه در سوره بقره آیه ۲۰۰ فرمودند:

فاذکروا الله کذکرکم آباء کم ءواءشد ذکرا(۲۴) یعنی : الذکر باللسان .

و در سوره نساء، آیه ۱۰۳ فرمودند:

فاذا قضيت الصلاة فاذكروا الله قياما وقعودا وعلى جنوبكم (۲۵) یعنی : فاذكروا الله باللسان .

و در سوره احزاب ، آیه ۴۱ فرمودند:

ياايها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا(۲۶) یعنی : الذكر باللسان .

۱۱ - ذکر به معنی "یاد کردن به دل " بود، چنانکه در سوره آل عمران آیه ۱۳۵ فرمودند.

والذين اذا فعلوا فاحشة عاؤا ظللوا انفسهم ذكروا الله (۲۷) یعنی : ذكروا في قلوبهم المقام بين يديه انه يستلهم .

۱۲ - ذکر به معنی "نگاه داشتن " بود، چنانکه در سوره بقره ، آیه ۶۳ فرمودند:

خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا ما فيه (۲۸) یعنی : احفظوا ما في التوراة من الامر والنهي .

و در سوره آل عمران آیه ۱۰۳ فرمودند:

واذكروا نعمة الله عليكم (۲۹) یعنی : احفظوا نعمة الله .

و از این معنی در قرآن بسیار است .

۱۳ - ذکر به معنی "پند دادن " بود، چنانکه در سوره انعام ، آیه ۴۴ فرمودند:

فلما نسوا ما ذكروا به فتحنا عليهم ابواب كل شيء (۳۰) یعنی : ما وعظوا به .

و در سوره اعراف ، آیه ۱۶۵ فرمودند:

فلما نسوا ما ذكروا به انجينا الذين ينهون عن السوء(۳۱) یعنی : ما وعظوا به .

و در سوره یاسین آیه ، ۱۹ فرمودند:

قالو طائركم معكم ائتن ذكرتم (۳۲) یعنی : ائتن وعظتم .

۱۴ - ذکر به معنی "اندیشه کردن " بود، چنانکه در سوره ص ، آیه ۸۷ فرمودند:

قل ما اسئلكم عليه من اجر وما انا من المتكلفين . ان هو الا ذكر للعالمين (۳۳) یعنی : فكر للعالمين .

و در سوره تکویر، آیه ۲۷ فرمودند:

فاین تذهبون ان هو الا ذكر للعالمين (۳۴) یعنی : ما القرآن الا ذكر للعالمين ، اءى : تفكرا لهم .

۱۵ - ذکر به معنی "پیدا کردن " بود، چنانکه در سوره اعراف ، آیه ۶۳ فرمودند:

اعوجبتهم اءن جائكم ذكر من ربكم على رجل منكم (۳۵) یعنی : بيانا من ربكم .

و در سوره ص آیه ۱ فرمودند:

"ص والقرآن ذی الذکر" (۳۶) یعنی : ذا البیان .

۱۶ - ذکر به معنی "توحید" بود، چنانکه در سوره طه ، آیه ۱۲۴ فرمودند:

ومن اعرض عن ذکرى (۳۷) یعنی : عن توحید الرحمن .

۱۷ - ذکر به معنی "پیامبر" بود، چنانکه در سوره انبیاء، آیه ۲ فرمودند:

ما یاءتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یعلیون (۳۸) یعنی : من رسول . و در سوره طلاق ، آیه ۱۰ فرمودند:

قد انزل الله الیکم ذکرا (۳۹) یعنی : رسولا.

این بود معانی ذکر که "حبیش تفلیسی" در کتاب "وجوه قرآن" آورده است و ما به حول وقوه خدای سبحان در مباحث آینده ، در مورد بعضی از این معانی بحث خواهیم کرد، انشاء الله .

مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان چنین می نویسد:

کلمه "ذکر" بسا می شود که در مقابل غفلت قرار می گیرد، مانند آیه ولا تطع من اءغفلنا قلبه ذکرنا: کسی را که ما دلش را از یاد خود غفلت کرده ایم اطاعت مکن (۴۰) و غفلت عبارت است از بی خبری از علم ، به علم ، یعنی اینکه ندانم که می دانم و ذکر در مقابل غفلت ، عبارت است از این که بدانم که میدانم .

و بسا می شود که در مقابل نسیان استعمال می شود و نسیان عبارت است از اینکه صورت علم به کلی از خزانه ذهن زایل شد و ذکر بر خلاف نسیان عبارت است از اینکه آن صورت همچنان در ذهن زایل شود و ذکر بر خلاف نسیان عبارت است از اینکه آن صورت همچنان در ذهن باقی باشد و در آیه واذکر ربك اذا نسیت ، به همین معنا آمده و بنابراین در چنین استعمالی ذکر مانند نسیان معنائی است دارای آثار و خواصی که آن آثار بر وجود ذکر مترتب می شود، و به همین جهت کلمه ذکر مانند نسیان در مواردی که خودش نیست استعمال می شود، مثلا وقتی من می بینم که شما دوست صمیمی خود را با توجه به اینکه میدانی احتیاج به نصرتت دارد، نصرت ندادی و كمك نکردی ، می گویم : پس چرا دوستت را فراموش کردی ؟ با اینکه او را فراموش نکردی و بر عکس همواره با او و به یاد او بوده ای ، اما از آنجا که این یاد اثری نداشته و برعکس اثر فراموشی از شما سرزده ، مثل این است که اصلا در ذهن شما وجود نداشته و از یادش برده باشی .

آنگاه بعد از بیان اینکه ذکر دارای مراتبی است چنین می نویسد:

این که بعضی گفته اند: ان الذکر حضور المعنى عند النفس : یعنی ذکر به معنی حضور معنا در نفس است ، سخنی درست است (۴۱).

ذکر قلبی و ذکر لسانی

ذکر را بر دو قسم تقسیم کرده اند:

۱ - ذکر قلبی .

۲ - ذکر لسانی .

انسان ، گاهی با زبانش خدا را ذکر می کند مثلاً: در روز چندین بار تسبیحات فاطمه زهرا (علیها السلام) را بر زبان جاری می کند. این نوع ذکر خوب و ارزنده و پسندیده است و در ارزشش روایات زیادی رسیده است ، و این ذکر زبانی خود زمینه ای است برای ذکر قلبی و یا اینکه اثری است از آثار ذکر قلبی و مرتبه ای است از مراتب ذکر.

اما: این "ذکر" به تنهایی کافی نیست ، بلکه باید همراه با توجه قلبی و حالات قلبی باشد، نه اینکه زبان ، ذاکر باشد و قلب غافل ، که این ذکر، ذکر نیست و اگر هم باشد از آن کاری ساخته نیست . زمانی که قلب متوجه نباشد و معنای الفاظی را که انسان بر زبان جاری می کند نداند و تصدیق نکرده باشد و بدانها ایمان و اعتقاد نداشته باشد، آن ذکر نمی تواند اثر بخش و حیات آفرین و اطمینان آور باشد...

باید ذکر زبان همراه با ذکر قلبی باشد و انسان قلباً و عملاً متوجه عظمت قدرت و علم خداوند تبارک و تعالی باشد و همیشه او را حاضر و ناظر ببیند. اکنون شاهد عرایض را که کلمات شهید علی کل شیء است بخوانید:

آیات قرآن

آیه ۱:

واذکر ربك فی نفسك تضرعا و خیفه ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین (۴۲).

پروردگار خویش را به زاری و بیم در ضمیر خود و به آواز غیر بلند بامداد و شامگاه یاد کن ، و از غفلت زدگان مباش .

این آیه کریمه ، ذکر را به دو قسم تقسیم کرده :

۱ - فی نفسك . یاد خدا در دل و جان ؛ یعنی خدا را در عمق جان خویش یاد کن در حالی که متضرع هستی و احساس ذلت و فقر و مسکنت می کنی .

خیفه : و در حالی که خوف داری ، خوف از خدا، از حساب و عذاب خدا، پس یاد کن خدا را با تضرع و ترسی که مناسب با ساحت مقدس الهی باشد.

۲ - دون الجهر من القول : ذکر لسانی . یعنی خدا را زبانا یاد کن ؛ بطوریکه با ادب عبودیت منافات نداشته باشد:

اگر می خواهی خدا را زبانا یاد کنی ؛ دون الجهر باشد. لزوم ندارد آن کس را که از رگ گردن انسان به او نزدیکتر است با صدای بلند خواند، بلکه باید با زبان بندگی و شرمندگی و با حالت خضوع و خشوع و ترس مناسب با مقام کبریائی پروردگار عالم او را خواند. حال این "ذکر" چه وقت باشد: بالغدو والاصال : صبحگاه و شامگاه .

تذکر و توجه

البته مراد از صبحگاه و شامگاه این نیست که چند لحظه صبح به یاد خدا باش و بعد از آن دیگر غافل باش تا پایان روز، آنگاه دوباره به یاد خدا باش و باز غافل تا صبح .

خیر، بلکه مراد این است که می فرماید: دائم به یاد خدا باش . صبح و شام کنایه از دوام و استمرار ذکر است . انسان وقتی وارد صبح شد و طلعه صبح را به یاد خدا بود و با ذکر خدا وارد روز شد، دیگر سعی می کند که تمام روز را مواظبت کند و وقتی وارد شب شد با ذکر "الله" وارد می شود، و سعی می کند که تمام شب را پاسداری نماید و همچنین غفلهای روز را ترمیم و جبران نماید. پس صبح و شام به یاد خدا بودن یعنی همیشه به یاد خدا بودن .

و لا تکن من الغافلین : و از غافلین مباش ، به صفوف غافلین وارد نشو، با ترك ذکر، مرض غفلت را در قلب خویش مستقر نکن ؛ بلکه دائم "ذکر" و دائم الحضور باش ، آن به آن ، و لحظه به لحظه به ذکر خدای زنده و بیدار باش ، که اگر لحظه ای غافل شدی و به خواب فرو رفتی ، بدان که دشمن بیدار است و انتظار همین لحظه غفلت را می کشد.

باید خویش را با زنگ ذکر بیدار کنی ، و با مبادرت به ذکر حق از استقرار غفلت در قلب خویش جلوگیری نموده و از غفلت به حضور آمده .

آیه ۲:

و اقم الصلاة لذكری (۴۳).

"و نماز را برای یاد من به پای دار، تا همیشه به یاد من باشی ."

خداوند متعال در اینجا نماز را به عنوان ذکر و یادآوری خدا معرفی کرد.

حال آیا منظور از این ذکر، ذکر زبانی است یا ذکر قلبی ؟ آیا "ذکر" و یاد خدا برای آن است که تنها اذکار نماز را بر زبان جاری کرد یا اینکه مطلبی غیر از این هم باید باشد؟

اگر بنا باشد انسان تنها نماز بخواند، صحیح بخواند، لب بجنابند ولی قلبش از آنچه می گوید غافل باشد، پس چرا خداوند درجائی دیگر فرمودند:

فویل للمصلین ، الذین هم عن صلاتهم ساهون (۴۴)؟

"و ای بر آن نمازگزاران که دل از یاد خدا غافل دارند."

با توجه به این مطلب می یابیم که : اگر خداوند فرمود اقم الصلاة لذكری منظور تنها ذکر زبانی نیست ؛ زیرا این يك قسمت از واجبات است ، اما عمده چیز دیگری است که آن حضور قلب است . ذکر زبانی که همراه با حضور قلب و ذکر قلب نباشد خداوند آن ذکر را ممدوح نشمرده است ، اگر کسی نماز بخواند و آن را بدون اشتباه بر زبان جاری کند، ولی نداند که چه می گوید و برای که می گوید و بل بر او است .

وای بر آن نماز گزارانی که ساهی اند، وای بر آن نماز گزارانی که قلبشان از نمازشان غافل است . و جالب اینجا است که این آیه بعد از آیاتی آمده که معرفی کننده تکذیب کنندگان روز جزاء می باشد. کسانی که نماز می خوانند اما خوف از خدا و روز جزا ندارند، مثل این است که برای او حساب و کتابی نیست و او با این خیال نماز می خواند.

نمازی که تنها الفاظی را بر زبان جاری می کند تا خود را نمازگزار معرفی کند، این ذکر در حضور مردم است و برای فریب مردم ! بنابراین "ذکر" واقعی نیست .

پس اینکه خداوند فرموده اند نماز را برای ذکر من اقامه کنید، مراد ذکر القلب است ، اذکار نماز را باید بانیّت و حضور قلب جاری کرد، و اداء نمود. نمازگزار باید بداند که چه می گوید، و اگر نداند که چه می گوید، و ذکر ایاک نعبد و ایاک نستعین بر زبان او باشد و دلش در اختیار این و آن باشد فویل له .

اگر نماز بخواند و عملی کند که گویا روز جزاء و کیفر و صاحب آن روز را فراموش کرده است ، این چنین کسانی ذکر زبان را دارند ولی ذکر قلب را ندارند؛ در حالی که منظور از ذکر بودن نماز عمده ذکر قلبی است .

پس آن نمازی "ذکر" است که آدمی در آن حضور قلب داشته باشد و بداند چه می گوید و مؤمن و معتقد به آن اذکار باشد، چنانکه گویا همیشه در حال نماز است .

رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

"لا صلاة الا بحضور القلب ."

آری ، باید نماز با حضور قلب خوانده شود تا انسان را از گناه بازدارد، والا گناه از او دور نمی شود تا اینکه دلش را سیاه کند و از رحمت خدا دور سازد.

ممکن است انسان همیشه نمازش را بخواند، صحیح هم بخواند، اما مورد قبول خداوند واقع نشود؛ زیرا که در هنگام اجرای اذکار نماز بر زبان ، قلبش مشغول لهو و بازی است .

ما یاءتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون لا هیة قلوبهم (۴۵).

هر ذکر و یاد آوری که از جانب پروردگار به سراغ آنها می آید، با شوخی و بازی به آن گوش می دهند، "وهم یلعبون"، بعد می فرماید: "لا هیة قلوبهم".

یعنی در حالی هستند که دلهایشان در لعب و بی خبری فرو رفته و به بازی مشغول گشته است .

بنابراین ، وقتی قلب مشغول بازی باشد دیگر زبان هم ذکر نمی گوید؛ بلکه بازی می کند، همچنین بقیه جوارح هم مشغول بازی می شوند، این خم و راست شدن خضوع و خشوع نیست ، چون قلب خاضع نیست ، و خشعت در قلب و جوارح وجود ندارد، اعضا و جوارح هم دیگر خاشع نیستند، بلکه بازی می کنند.

مثال : یک ماشین اگر موتورش خاموش باشد و کار نکند نمی تواند حرکت کند و به جایی برسد، حال اگر چه چرخهای آن حرکت کنند، گاهی این ماشین خاموش را به جلو یا عقب فشار می دهد، چرخهای آن به حرکت در می آید ولی قلب او که همان موتور است خاموش می باشد، و تا موتور روشن نشود و به کار نیفتد نمی تواند حرکتی کارساز داشته باشد و آن حرکت چرخها، بازی است .

و همچنین ماشین بازی بچه ها، که ماشینی بدون موتور است لذا یک وسیله بازی بی بهره ای است .

انسانی هم که قلبش غافل و خاموش است مشغول لهو و بازی است .

توجه به روایات

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند:

رکعة من عالم بالله خير من اءلف رکعة من متجاهل بالله (٤٦).

"دو رکعت نماز کسی که متوجه خدا باشد، بهتر از هزار رکعت نماز کسی است که از خدا غافل باشد".

همچنین می فرمایند:

ءلا رب قائم ليس له من القيام الا السحر ورب صائم ليس له من صيامه الا الجوع والعطش (٤٧).

"چه بسیار کسانی که هنگام شب برای نماز بر می خیزند و از کار خود جز بیداری ثمری نمی برند و چه بسیار کسانی که روزه می گیرند، و از روزه خویش جز گرسنگی و تشنگی سودی نمی برند.

و باز می فرماید:

من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم يزدد بها من الله الا بعدا(٤٨).

"هر که نمازش او را از فحشا و منکر باز ندارد، بواسطه این نماز، فقط بر دوری او از خدا افزوده می شود".

و جالب اینکه فرمودند:

اقرء القرآن مانهاك ، فان لهم ينهك فلست تقرأه (٤٩).

"قرآن تاموقعی بخوان که تو را از بدی جلوگیری کند، و اگر تو را از کاربرد و انمی دارد، در حقیقت قرآن نمی خوانی".

همه این کلمات بر این دلالت دارند که باید ذکر قلبی باشد تا ذکر زبان کارساز آید. قرآن که خود از معانی ذکر و سراسر ذکر و تذکر است ، اگر هنگام قرائتش قلب متوجه و متذکر نباشد، قرآن خواندن نیست .

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم / من این نماز، نماز نشمارم ز عشق روی تو من روی به قبله آورم /
وگر نه من ز نماز وز قبله بیزارم مرا غرض ز نماز آن بود که پنهانی / حدیث درد فراق تو با تو بگذارم
وگر نه این چه نمازی بود که من باتو / نشسته روی به محراب و دل بیزارم نمازکن به صفت چون فرشته
ماندوم / هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم کسی که جامه به سگ برزند نمازی نیست / نماز من چه
ارزد که در بغل دارم از این نماز نباشد به جز که آزارت / همان به آنکه ترا بیش از این نیازم از این
نماز ریائی چنان خجل شده ام / که در برابر رویت نظر نمی آرم (مولوی)

آیه ۳:

فاذا قضيت مناسککم فاذکروا الله کذکرکم ابائکم ءو ءءشد ذکر(٥٠).

"هنگامی که مناسک خود را انجام دادید ذکر خدا کنید چنانکه پدرانتان را یاد می کنید بلکه از آنهم شدیدتر".

در این آیه کریمه خداوند متعال به حاجیان دستور می دهد که در پایان اعمال حج با یقین و کیفیت

خاصی که متناسب با ساحت مقدس الهی است ، هستی بخش خویش را یاد کنید؛ چنانکه پدرانان را یاد می کنید، بلکه شدیدتر و والاتر از ذکر پدرانان .

منظور از شدت ذکر:

منظور از شدت در اینجا بلندی صدا و رفع صوت نیست ، و اینکه فرمود: خدا را شدیدتر یاد کنید، نه یعنی بلندتر صدا بزنید، و بلندتر بگوئید یا الله ، الله اکبر، الحمد لله ، ...، و حال آنکه صدا را بلند کردن در ذکر لسانی مطلوب نیست چنانکه در آیه شماره يك آمد و باز در سوره ، اعراف آیه ۵۵ آمده :

اعدعوا ربکم تضرعا وخفیة ، انه لایحب المعتدین .

"پروردگار خویش را از روی لا به و درنهان بخوانید، زیرا او تجاوزکاران را دوست ندارد".

یعنی باید ذکر خدا را آرام بر لب داشت و نباید از مرز وظیفه تعدی کرد.

بنابراین ، منظور از شدت در "ذکر"، ذکر لفظی نیست ، زیرا که امور لفظی را به شدت و رخوت متصف نمی کنند، بلکه در آن امور قلت و کثرت مطرح است ، و این شدت امری است کیفی و مربوط به قلب ، یعنی باید خداوند را با یقین و خلوص و از روی صفای قلب یاد کرد.

پس ، منظور از شدت در "ذکر"، ذکر قلبی است ، و ذکر لفظی باید حاکی از ذکر قلب باشد و با آن همراه باشد.

جالب اینجاست که خداوند متعال در ادامه این آیه کریمه می فرماید:

فمن الناس من یقول ربنا اتنا فی الدنیا و ماله فی الآخرة من خلاق ، و منهم من یقول ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار(۵۱).

"بعضی از مردم می گویند: خداوند ما در دنیا نیکی عطا کن و در آخرت بهره ای ندارند.

و بعضی می گویند: پروردگارا به ما در دنیا نیکی عطا کن و در آخرت نیکی مرحمت نما و ما را از عذاب آتش نگاهدار".

در این آیات مردم به دو قسمت تقسیم شده اند:

۱ - گروهی که جز دنیا و لذائذ دنیوی چیزی نمی خواهند.

۲ - گروهی که جز آنچه خدا می خواهد چیزی نمی خواهند.

و تقسیم دیگری که در این آیه شده ، تقسیم امور دنیوی و اخروی به دو قسم : سیئه و حسنه است .

و مطلب دیگر نتیجه اعمال دو گروه است ، که در مورد گروه اول فرمود:

وماله فی الآخرة من خلاق .

"و نیست در آخرت برای او بهره ای ".

و در مورد گروه دوم فرمود:

ءولئك لهم نصيب مما كسبوا.

"آنها نصیب و بهره ای از کسب خود دارند".

با توجه به این مطلب ، مشخص می شود که اعمال گروه اول پوچ و بی نتیجه است ، چنانکه در قرآن آمده :

فحبطت اعمالهم فلانقيم لهم يوم القيامة وزنا(۵۲).

"اعمالشان هدر و تباه شده و روز قیامت برای آنها میزان و سنجشی بپا نمی کنیم".

زیرا که :

والوزن يومئذ الحق ، فمن ثقلت موازينه فاءولئك هم المفلحون ، ومن خفت موازينه فاءولئك الذين خسروا انفسهم (۵۳).

میزان سنجش اعمال در آن روز حق است ، و آن روز است که هر کس اعمال وزن شده اش گران باشد رستگار است و کسانی که اعمال وزن شده شان سبک باشد، همانهایند که با ظلم برآیات ما خویشتن رابه خسارت دادند.

فمن ثقلت موازينه فاءولئك هم المفلحون ، و من خفت موازينه فاءولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم خالدون (۵۴).

کسانی که ترازوی سنجش اعمالشان سنگین است آنان رستگاراند و آنها که ترازوی عملشان سبک می باشد کسانی هستند که سرمایه خود را از دست داده و در جهنم جاودان خواهند ماند.

بنابراین : گروه اول بی بهره اند، زیرا که قلب و اعمال آنان در دنیا مطابق با حق نبوده ، و گروه دوم : اهل بهره اند: زیرا که قلب آنان مداوم به ذکر حق مشغول و اعمال آنان بر اساس حق انجام گرفته بود.

منظور از گفتن و دعا کردن :

منظور از گفتن و دعا کردن در این آیات این نیست که آنان تنها این خواسته را به زبان جاری می کنند، بلکه منظور، خواستن به زبان قلب است .

اینکه می گویند در دنیا به ما نیکی عطا کن ، یعنی منطقشان و حرف دلشان این است که جز دنیا و مفاخر دنیوی ذکر و فکری ندارند.

آنها منطقشان این است ، روش و سیره آنان این است که تنها دنیا و لذائذ آن را می طلبند و یا تنها خدا را به خاطر آن چه که او می خواهد، می خواهند.

گاهی دو گروه با هم دعوا می کنند، گروهی به گروه دیگر می گوید: حرف شما چیست ؟ یعنی هدف و منطق شما چیست ؟

خلاصه : يك گروه به دنيا مشغولند و منطقشان اين است كه خدايا در دنيا به ما بده ، خواه از راه حلال باشد يا از راه حرام ؛ در منطق آنان سيئه و حسنه مطرح نيست ، آنها فقط مال دنيا را مي خواهند، حال هر طور كه مي خواهد باشد.

اين گروه به ذكر آباء مشغولند و در آخرت بهره اي ندارند.

اما گروه ديگر، به آنچه كه خدا مي پسندد و رضايت دارد، مشغولند، و منطقشان اين است كه خدايا دنياي ما را از راه حلال آباد كن و آخرت ما را نيكو گردان ، و ما را مشمول رحمت و عفو قرار بده و از عذاب دوزخ بازدار.

اين گروه خير دنيا و آخرت را طالبند و به ذكر حق مشغولند و در آخرت بهره مندند.

پس معلوم شد كه منظور از اين خواستن و شدت در ذكر، در همان ذكر قلبي است و ذكر زبان هم بايد با ذكر قلب هماهنگ باشد نه تنها و بيگانه از ذكر قلب .

آيه ۴:

الذين آمنوا وطمئنت قلوبهم بذكر الله ، اءلا بذكر الله تطمئن القلوب (۵۵).

"آنها كساني هستند كه ايمان آورده اند و دلهايشان به ياد خدا مطمئن است ، و آگاه باشيد كه دلها با ياد خدا آرامش مي يابد".

در اينجا سخن از آرامش و طمأنينه دل است و دل جز به ياد خدا آرامش نمي يابد و طمأنينه دل بدون ذكر "الله" محال است .

حالا قلب با کدام ذكر مطمئن و آرام مي شود؟ آيا با ذكر لساني يا با ذكر قلبي اين طمأنينه حاصل مي شود؟

در جواب بايد گفت : عمده اين است كه قلب با ذكر قلبي آرامش مي يابد و مطمئن مي شود. انسان اگر الفاظي را بر زبانش جاري كند، قليبش تسكين نمي يابد؛ مگر اينكه قلب معاني آن الفاظ را بداند و آن الفاظ به دل عرضه شده باشند، و دل هم به آنها ايمان و گرايش داشته باشد.

پس قلب به ذكر قلبي آرامش مي يابد، و تا قلب متذكر و متوجه نباشد، زبان طمأنينه و آرامش نخواهد آورد.

چه زيبا فرمود سرور شهيدان حضرت حسين بن علي (عليه السلام):

الهي انك تعلم و ان لم تدم الطاعة مني فعلا جزما فقد دامت مني محبة و عزم (۵۶)

"خدايا زباني هميشه گوياي حمد و ثنای تو نيست و موجهای گرايش به سوی تو را در درون خویش موقت می بینم ، ولی آنچه باعث آرامش خاطر من می باشد، اين است كه در نهانگاه دلم سرمايه كلانی از محبت تو انداخته ام ."

آيه ۵:

اذهب اءنت و اءخوك بايأتی ولا تنيا في ذكری (۵۷).

"تو و برادرت با آیات من به سوی فرعون بروید و در یاد و "ذکر" من کوتاهی نکنید".

در این جا خداوند سبحان موسی و برادرش هارون را مخاطب قرار داد و به آنها دستور داد تا با آیات و معجزات او به نزد فرعون بروند، فرعونی که طغیان کرده است و با او به نرمی سخن گویند، شاید که متذکر شود، یا از خدا بترسد.

خداوند در این حرکت به آنان دستور می دهد که در یاد من کوتاهی و سستی نورزید.

آری یاد خداست که آنان را در انجام وظایفشان و تحمل سختی های مسؤ ولیت بزرگشان تقویت می کند و استقامت می بخشد.

حال این ذکر، ذکر قلبی است یا لسانی است ؟

منظور از این ذکر را بعضی از مفسرین ایمان به خدا دانستند که ما کاری به بحثهای گسترده مفسرین نداریم ، ولی آنچه که از جمع آنها می یابیم ، عرضه می داریم :

انسانی که می خواهد به مقابله مرد حاکم و زورمند متکبری برود، و با آن همه خطر مواجه شود، احتیاج به قلبی مطمئن و آرام دارد تا در برابر هیچ خطر و حادثه ای نلرزد، بلکه آرام و مطمئن باشد.

حال چه انسانی در برابر خطرات حوادث جهان احساس خطر نمی کند؟

آن کسی که دلی مطمئن دارد و آن دلی مطمئن است که به مرکز قدرت وابسته و مرتبط باشد، دلی که به یاد حق سرگرم باشد، صاحبان چنین دلی از هیچ چیز نمی ترسند و هیچ چیز نمی تواند آنها را مرعوب کند.

و دل هم به ذکر قلبی مطمئن می شود و در برابر خطرات و غیر خدا... آرام و مطمئن می گردد، لذا پیروز است .

پس مراد از ذکر حق ، ذکر قلبی است ، زیرا ذکر زبانی در برابر چنین خطری و حمل چنین مسئولیتی کارساز نیست - البته ذکر زبان هم کارآئی دارد به شرط توجه قلب .

یعنی ، عامل مؤ ثر طمأنینه دل است که به ذکر قلب حاصل می شود.

این بود بحث ما از دیدگاه قرآن ، البته آیات دیگری هم در این مورد وجود دارد که ما به همین اندازه اکتفا کرده و انشاء الله در مباحث آینده از آن آیات استفاده می کنیم .

اینك به ذکر روایت می پردازیم :

زندگی در پرتو اخلاق (ذکر الله)

سخنان معصومین

۱ - رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

لما اءسرى بى الى السماء دخلت الجنة فراءيت فيها قيعانا بقعا من مسك وراءيت فيها ملائكة بينون لبنة

من ذهب ولبنة من فصة وربما اءمسكوا، فقلت لهم : ما بانكم ربما اءمسكتم ؟ فقالوا: حتى تجيئنا النفقة ، قال : و ما نفقتكم ؟ قالوا: قول المؤمن : سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اكبر فاذا قالهن بنينا و اذا سكت و اءمسك اءمسكنا(٥٨).

فرمود: "وقتی به آسمان برده شدم ، و داخل بهشت گردیدم ، در آن جا بیابانهائی و قطعه زمینهای از مشك دیدم ، و در آن جا فرشتگانی دیدم که با خشتی از طلا و نقره بنا می گذاشتند، و بسا دست از کار می کشیدند، به آنان گفتم : چرا گاهی بنا می گذارید و گاهی دست نگاه می دارید؟ گفتند: تا مصالح کار برسد، گفتم : مصالح شما چیست ؟ گفتند: این است که مومن بگوید: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر. هر وقت او اینها را گفت بنا می گذاریم ، و هر وقت ساکت شد، ما هم امساك می کنیم ."

۲ - رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

لما اءسرى بى مربى ابراهيم (عليه السلام) فقال : مر امتك اءن يكثروا من غرس الجنة ، فان اءرضها واسعة و نربتها طيبة ، قلب : وما غرس الجنة ؟ قال : لا حول ولا قوة الا بالله (٥٩).

"وقتی که به آسمان برده شدم ، ابراهيم (عليه السلام) به نزد من آمد و گفت : امت خود را امر کن که از کشت بهشت زیاد بکارند، چونکه زمینش با وسعت و خاکش طيب و نيك است .

گفتم : کشت بهشت چیست ؟ گفت : لا حول ولا قوة الا بالله .

۳ - و همچنین روایت شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

من قال لا اله الا الله ، غرس له شجرة فى الجنة من ياقوت حمراء منبتها فى مسك اءبيض ، اءحلى من العسل و اءشد بياضا من الثلج ، و اءطيب ريحا من المسك ، فيها اءمثال ثدى الاءبكار، تغلو عن سبعين حلة (٦٠).

"هر کس بگوید لا اله الا الله برای او درختی از یاقوت سرخ در بهشت کاشته می شود این درخت در میان مشك سفید روئیده ، از عسل شیرین تر، از برف سفیدتر، از مشك خوشبوتر، و مانند دختران باکره دارای پستان است که از زیر هفتاد حله برآمدگی از نمایان و پدیدار است ."

۴ - عن اءبى عبدالله (عليه السلام) قال : ثمن الجنة لا اله الا الله والله اكبر(٦١).

حضرت صادق (عليه السلام) فرمود: بهای بهشت ، گفتن : لا اله الا الله والله اكبر است .

۵ - عن اءبى عبدالله (عليه السلام) قال من قال فى كل يوم : لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله عبودية ورقا، لا اله الا الله ايمانا و تصديقا، اءقبل الله عليه بوجهه و لم يصرف وجهه عنه حتى يءدل الجنة (٦٢).

حضرت صادق (عليه السلام) فرمودند:

"هر کس در هر روز بگوید لا اله الا الله حقا... خداوند به او رو کند و از او رو برگرداند تا به بهشت رود".

البته در این موردها روایات زیاد است و ما ان شاء الله در مباحث آینده به مناسبت از آنها استفاده خواهیم کرد.

اما آیا با همین به زبان آوردن این اذکار، نتایج بیان شده ، حاصل می شود و ما باید به همین گفتن ها و به زبان آوردنهای اکتفا ورزیم و بس ؟

مسلمانا غیر از این است ، مگر ممکن است خداوند قیل و قال را بنگرد و هر کسی با هر دلی گفت لا اله الا الله او را به بهشت ببرد؟

مگر دل پر از نفاق و دل پر از اخلاص يك سخن دارند و يك نتیجه ؟ مگر آن گوینده لا اله الا الله که عمل خدا پسندانه ندارد با آنکه می گوید و عمل می کند یکی هستند و به يك جا مسکن می گزینند؟

برای پاسخ به این مگرها، توجه شما را به سخنان معصومین جلب می کنیم :

۶ - حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) در جواب سوال "ابن الکواء" که گفته بود:

کم بین موضع قدمک الى عرش ربك ؟

یعنی : "از جای قدم تو تا عرش پروردگارت چقدر است ؟"

حضرت در جواب فرمود:

من موضع قدمی الى عرش ربی ، اءن يقول قائل مخلصا: لاله الا الله .

یعنی : اینقدر است که گوینده ای با اخلاص بگوید: لاله الا الله .

۷ - قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم):

من قال سبحان الله غرس الله بها شجرة فى الجنة ، ومن قال الحمد لله غرس الله بها شجرة فى الجنة ، و من قال لا اله الا الله غرس الله بها شجرة فى الجنة ، و من قال الله اكبر غرس الله بها شجرة فى الجنة .

فقال رجل من قريش : يا رسول الله ان شجرنا فى الجنة لكثير.

قال : نعم ، ولكن اياكم اءن ترسلوا عليها نيرانا فتحرقوها، و ذلك ان الله عزوجل يقول : يا اءبهاالذين آمنوا اءطيعواالله و اطيعوا الرسول ولا تبطلوا اءعمالكم (۶۳).

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

هرکس بگوید: سبحان الله ، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می کارد، و هر کس بگوید: الحمد لله خداوند با آن ، برایش در بهشت درختی می کارد، و هر کس بگوید لا اله الا الله خداوند با آن ، در بهشت درختی برایش می کارد، و هر کس بگوید الله اكبر، خداوند با آن ، برایش در بهشت درختی می کارد.

سپس مردی از قریش گفت :

يا رسول الله پس درخت ما در بهشت زیاد است .

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بله ، ولی مبادا که آتشیانی به آنها بفرستید و آنها

را بسوزانید، و همین است که خداوند عزوجل می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا را و رسول خدا را و تباه مسازید اعمالتان را.

۸ - عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال : "من قال لا اله الا الله من غير تعجب خلق الله منها طيرا، يرفرف على رءس صاحبها الى اذن تقوم الساعة و يذكر لقائلها" (٦٤).

امام صادق (عليه السلام) فرمودند:

هرکس بدون عجب و خود پسندی بگوید: لا اله الا الله خداوند از آن پرنده ای خلق می کند که در دور سر صاحب خود بال می زند و حرکت می کند تا وقتی که رستاخیز به پا شود و پیوسته به سود گوینده اش ذکر خدا می گوید.

۹ - از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت شده که فرمودند:

هو قول الرجل سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اعبر، اذا قالها العبد عرج بها الملك الى السماء فحيا بها وجه الرحمان فاذا لم يكن له عمل صالح لم يقبل منه .

آنگاه که بنده ای بگوید: سبحان الله والحمد لله ، ولا اله الا الله والله اعبر، فرشته ای آنها را به آسمان می برد و به پیشگاه خداوند رحمان تبریک می گوید، ولی آنگاه که برای او عمل صالحی نبوده باشد از او قبول نمی شود.

آری ، ذکر را باید خالصانه بر زبان آورد، آن کس که می خواهد به یگانگی خداوند شهادت دهد و بگوید لا اله الا الله ، باید روحی خالص و قلبی سرشار از محبت به خدا داشته باشد، نه قلبی آکنده از ریا، و نفاق و شرك ...

باید همچون امیرالمومنین (عليه السلام) ذکر گفت و شهادت داد:

واعتشهد اذن لا اله الا الله شهادة يوافق فيها السر الاعلان ، والقلب اللسان (٦٥).

"و شهادت می دهم به اینکه بجز او خدائی نیست ، شهادتی که در آن پنهان و آشکار و دل و زبان موافقت دارند".

واعتشهد اذن لا اله الا الله وحده لا شريك له ممتحناء اخلاصها معتقدا مصاصها (٦٦).

"و شهادت می دهم بر اینکه نیست خدائی بجز او و تنها کسی است که برای او شریکی نیست ، و این گواهی از روی اخلاص و راستی می باشد".

آری کسی که توحیدش برپایه اخلاص استوار است ، ذکرش هم پایه اخلاص استوار است ؛ آیا کسی که بدون اخلاص ، خدا را می خواند، به جایی می رسد؟ کسی که در دلش غیر خدا مسکن دارد و افسارش را به دست گرفته ، می تواند ذکر خدا گوید و بالا رود؟ جز اینکه قلب ، خالص و متذکر شود، تا ذکر زبان کارساز گردد.

فادعوه مخلصين له الذين (٦٧).

"او را در حالی که در دین برای او اخلاص می ورزید بخوانید".

ءالله الدين الخالص (٦٨).

بدانید دین خالص از آن خدا می باشد.

آنکس که دین خالص می خواهد باید رابطه اش با صاحب و مالک دین خالص باشد.

و اءقیموا و جوهکم عند کل مسجد و ادعوه مخلصین له الذین (٦٩).

آری ، باید در هنگام عبادت دل متوجه خدا باشد و زبان سخن دل را جاری کند و هماهنگ با دل ، ذکر خدا گوید.

توجه دل و دیده را از غیر خدا منقطع سازد و خدا را در حالیکه خالص در دین اوست بخواند و اطاعت کند، ذکر زبان باید خالص باشد و به عمل آید، نه تنها در میدان حرف باشد، بلکه از وادی حرف به عمل آید و به زبان عمل هم بگوید لا اله الا الله و سراسر وجودش ندای لا اله الا الله سردهد و به خدا محبت و عشق ورزد.

اگر علی (علیه السلام) می فرمود: (در دعای کمیل)

و اجعل لسانی بذكرك لهجا.

به دنبالش می فرمود:

و قلبی لحبك متیما.

و یا اینکه خداوند به عیسی (علیه السلام) فرمودند:

یا عیسی ، اءحی ذکرى بلسانك ، ولیکن ودى فى قلبك (٧٠).

"ای عیسی ، بازبانت مرا یاد کن و در قلبت مرا دوست بدار".

و چنانچه ذکر شد امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه فرمودند:

الهى انك تعلم و ان لم تدم الطاعة منى فعلا جزما فقد دامت منى محبة وعزما.

حال به روایاتی در مورد ذکر قلبی توجه فرمائید:

۱۰ - عن اءبى عبدالله (علیه السلام) قال : قال الله عزوجل لموسى : اءكثر ذكرى باللیل والنهار و كن عند ذكرى خاشعا، وعند بلائى صابرا، واطمئن عند ذكرى ، و اءبدنى ولا تشرك بى شئنا، الى المصیر، یا موسى اءجعلنى ذكرك وضع عندى كنزك من الباقيات الصالحات (٧١).

حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: خدای عزوجل به موسی (علیه السلام) فرمودند: "در شب و روز مرا بسیار یاد کن و هنگام ذکر من خاشع باش ، و به هنگام بلایم صابر و شکیا باش ، و پیش از ذکر مطمئن و آرام باش و مرا بپرست و عبادت کن و چیزی را شریک من قرار مده ، بازگشت به سوی من است .

ای موسی ، مرا ذخیره خودساز، و گنج کردارهای شایسته و پاینده خود را به من بسپار".

اکنون باید گفت : که این کدام ذکر است که انسان را تثبیت می کند، او را در بلایا و شداید شکبیا می کند؟ و در هنگام ذکر مطمئن و آسوده خاطر می گرداند؟

همانگونه که گذشت ، دل بایاد حق آرامش می یابد؛ آن هم یاد قلبی ، پس ذکر قلب است که انسان را استقامت و اطمینان می بخشد و از لرزش او در برابر حوادث جلوگیری می کند و حالت آسودگی و آرامش به او می بخشد، لذا آدمی با ذکر قلب مطمئن می شود و خود را به خدا می سپارد.

۱۱ - عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال : فيما ناجى الله به موسى (عليه السلام) قال : يا موسى لا تنسني على كل حال ، فان نسياني يميت القلب (۷۲).

امام صادق (عليه السلام) فرمود، در آنچه خدا با موسی مناجات کرد، فرمود: "ای موسی مرا در هیچ حالی فراموش مکن ، که فراموش کردن من ، دل را می میراند".

دل به یاد حق زنده است

آنچه که دل را زنده نگه می دارد ذکر خداست و بذكرك عاش قلبی .

ذکر برای انسان مومن حیات است ، وعدم آن برایش مرگ است . او بایاد حق زندگی می کند، و هر لحظه که از یاد او غافل شد، دیگر خود را زنده نمی داند، و به همین خاطر می نشیند و می نالد و مغفرت می طلبد.

حال ، این ذکر زنده کننده ، کدام ذکر است ؟، که اگر فراموش شود قلب می میرد؟.

آیا آنان که دائم بر زبانشان ذکر نیست دل مرده اند، و آنان که دائم ذکری بر زبانشان جاری است زنده دلند؟

مسلمانا چنین نیست ، البته چه بسا زنده دلی که جز ذکر خدا بر زبان نداشته باشد، که ندارد، او سخن لغو و بیهوده نمی گوید هر چه می گوید از خدا و برای خدا می گوید؛ اما نمی شود گفت آن انسان که لب نمی جنباند مرده دل است ، البته انسان مرده دلی هم هست که اصلاً زبانش به ذکر حق گویا و مأنوس نیست . پس معیار، لب جنباندن نیست ، بلکه قلب حاضر و ذاکر بودن است ، ومنظور از این ذکر حیات بخش که عدمش مرگ دل است ، "ذکر" قلب است .

۱۲ - عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال : "قال الله عزوجل : من ذكرني سرا ذكرته علانية" (۷۳).

حضرت امام صادق (عليه السلام) فرمود: خدای عزوجل فرموده :

هر کس که مرا در نهان یاد کند، من او را آشکارا یاد کنم .

منظور از ذکر درنهان ، ذکر در قلب است . اگر چه بر این هم اطلاق می کند که انسان در خلوت و بازبانی آرام ذکر خدا بگوید، ولی قول اول مهمتر وصادقتر است ، و منظور این است که انسان خدا را در قلبش یاد کند و از غیر او منقطع گردد، و گفته اند که منظور از علانية ، همان روز قیامت است ، که خداوند در آن روز يك عده را فراموش وعده ای را یاد می کند، البته منظور از این فراموشی ، این نیست که خداوند چیزی را از یاد می برد و فراموش می کند (استغفر الله) نه ، بلکه منظور از نظر دور داشتن است .

۱۳ - قال امیرالمومنین (علیه السلام) "من ذکر الله عزوجل فی السر فقد ذکرالله کثیرا، ان المنافقین کانوا یذکرون الله علانیه ولا یذکرونه فی السر، فقال الله عزوجل : یرائون الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا"(۷۴).

امام علی (علیه السلام) فرمودند:

"هر کس خدای عزوجل را در نهان یاد کند، پس او بسیار ذکر خدا کرده است، زیرا شیوه منافقین این بود که آشکارا ذکر خدا می کردند ولی در نهان ذکر خدا نمی کردند، پس خداوند عزوجل فرمودند:

منافقان به مردم خودنمائی کنند و جز اندک از خدا یاد نمی کنند".(۷۵)

در اینجا حضرت امیر (علیه السلام) بسیار جالب فرمودند: که خدا را در قلب خویش یاد کنید. زیرا که "ذکر" کثیر، همین ذکر خدا در دل می باشد، ذکر در دل است که کثیرا فی نفس است.

اگر چه گفته شد: معمولا کثرت و قلت را به امور لفظی نسبت می دهند، ولی در اینجا منظور از قلت و کثرت، کمیت نیست، رقم نیست، بلکه منظور کیفیت در دل است که دل چقدر به یاد خداست.

آنگاه حضرت به معرفی مومن و منافق می پردازند: که مومن در دل بسیار یاد خدا می کند ولی منافق در زبان، آن هم ظاهرا و در حضور مردم، او برای خدا "ذکر" نمی گوید، بلکه برای شکار مردم و جذب آنان به طرف خود "ذکر" می گوید، این "ذکر" گفتن، خود دامی است برای ربودن مردم.

منافق تا در حضور مردم است زبانش ذکر می گوید و تامل مردم نیستند، دیگر ذکری ندارد او با جدائی از مردم، از ذکر هم جدا می شود، پس این "ذکر" که بدون رابطه ذکری با خداست، "ذکر" بسیار قلیل است، هر چقدر هم که زیاد باشد، باز کم است چون از مرز دنیا بیرون نمی رود، زیرا که ذکر اینها برای دنیاست، چون دل اینها وابسته به دنیاست؛ دل به هرکجا که وابسته است، ذکرش برای همانجاست؛ دل هر کس آنجاست که گنجش آنجاست؛ گنج منافق در حصار دنیای مادی است، دلش هم در همین حصار است و ذکرش هم در همین جا و برای همین جا است.

از حضرت عیسی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

بحق اقول لكم : ان قلوبکم بحیث تكون کنوزکم ولذلك الناس یحبون اموالهم وتثوق الیها انفسهم ، فضعوا کنوزکم فی السماء حیث لایاکلها السوس ولا ینالها اللصوص (۷۶).

پس فرمودند حق می گویم به شما: مسلما دل شما در جائی است که گنج شما در آنجاست و برای این است که مردم اموال خود را محبوب می دارند و نفوسشان مشتاق آنهاست؛ پس گنج های خود را در آسمان بگذارید، درجائی که نه کرمی آنها را بخورد و نه دزدی آنها را بدزد.

انسان مومن ذخیره اش خداست و گنجش را نزد خدا بودیعت نهاده؛ پس دلش هم پیش خدا و مشتاق خداست، ذکر خدا در دلش پرتوافکنده و جز خدا و سخن حق، چیزی بر زبان جاری نمی کند.

تذکر چند نکته

چون "ذکر" منافقین برای دنیا است، قلیل است، چون دنیا قلیل است.

فما متاع الحیاة الدنیا فی الآخرة الا قلیل (۷۷).

متاع زندگی دنیا در مقام آخرت جز متاعی اندك ، چیزی نمی باشد.

اما انسان مومن ذكر خدا در دل دارد و دل را ماءواى خدا قرار داده ، لذا ذكرش كثیر است ، كثیرا فى نفس است .

حضرت در این روایت فوق مومن و منافق را در كثرت و قلت از نظر رقم ندانسته است بلکه از نظر قلب و زبان ، ظاهر و باطن ، سر وعلن بیان داشته است . یعنی منافق زیانش ذاكر است و باطنش غافل ، اما مومن باطنش ذاكر و ظاهرش عامل است ، او چه مردم باشند چه نباشند خود را در حضور خدا می داند، و برای آنكه همیشه در حضور اوست ذكر می گوید: چنانكه منافق برای آنكه در حضور مردم است ذكر می گوید و تا در حضور كسی نباشد زبان از ذكر می بندد، تا مردم رفتند یا او از حضور مردم رفت ، ذكرهم از لبش می رود، چون قلبش وابسته به دنیا و منقطع از خداست اما مومن همیشه در حضور خدا است ، لذا همیشه و در همه حال ذاكر و عامل است .

بله ، خیلی ها هستند كه به زبان ذكر می گویند ولی درونی تارك و غافل از خدا دارند، در صورتی كه خیلی ها زبان بسته اند در حالیکه درونی روشن و مرتبط با خدا دارند و بازبان دل و عشق "سبحان الله" می گویند.

چه زیبا فرمود امام صادق (علیه السلام):

عن عمرو عن ابي عبدالله (عليه السلام) قال ، قال لنا ذات يوم : تجد الرجل لا يخطئ بلام ولا واو خطيئا مصقعا وقلبه اءشد ظلمد من الليل المظلم ، و تجد الرجل لا يستطيع يعبر عما فى قلبه بلسانه وقلبه يزهر كما يزهر المصباح (۷۸).

عمرو می گوید، روزی حضرت صادق (علیه السلام) به ما فرمودند:

"می یابی مردی را چنان خطیب و بلیغ ، كه در سخنوری نه لامی و نه واوی خطا نمی كند، خطیبی است زبر دست و شیوا ولی قلبش از ظلمت شب ظلمانی و تارك ، تاریكتر است ، و همچنین می یابی مردی را كه نتواند آنچه كه در قلب دارد به زبان آورد، اما قلبش روشن است و مانند چراغ ، نور افشانی می كند".

به این دو بیت هم توجه فرمائید:

او به ظاهر واعظ احكام بود / ليك در باطن صفيرودام بود من گروهی را ميشناسم زاولياء / كه دهانشان بسته باشد از دعا

خداوند متعال به حضرت عیسی (علیه السلام) فرمودند:

يا عيسى قل لظلمة بنی اسرائيل : غسلتم وجوهكم وذنستم قلوبكم اءبی تغترون اءم على تجترون تطيبون بالطيب لاهل الدنيا واءجوافكم عندى بمنزله الجيف المنتنة كاءنكم اءقوام ميتون (۷۹).

"ای عیسی بگو به ستمکاران بنی اسرائیل :

كه صورتهای خود را شستید ولی دلهایتان را زشت و چركین ساختید، آیا مرا فریب می دهید؟ یا برمن جرات می كنید؟ خودتان را برای اهل دنیا با عطر خوشبو می كنید با اینکه اندرونتان در نزد من به منزله مردارهای گندیده بد بو است ، به طوری كه گویا شما اقوامی مرده هستید".

این جیفه های گندیده با قلبی سیاه می خواهند بگویند لا اله الا الله !

کلمه طیب و پاک و منزّه موحدان برلبهای منافقان و ظالمان مکار جاری شود نمی شود، مگر برای بی دین کردن مردم و جا دادن خودشان ؟

آری ، اینان ظاهر خود را می آرایند در حالی که درونی گندیده و تاریک دارند، گویا خود را در محضر خدا نمی بینند و او را بر خود ناظر نمی دانند؟

دل نگه دارید ای بی حاصلان / در حضور حضرت صاحب دلان پیش اهل تن ادب برظاهر است / که خدا زیشان نهان را ستر است پیش اهل دل ادب برباطنست / زآنکه دلشان برسرایر فاطنست تو بعکسی پیش کوران بهرجه / باحضور آیی نشینی پایگاه پیش بینایان کنی ترک ادب / نارشهوت را از آن گشتی حطب چون نداری فطنت و نورهدی / بهرکوران روی را میزن جلا پیش بینایان حدث در روی مال / نازمیکن با چنین گندیده حال (۸۰)

پس بیائیم با قلبی پاک و پر از محبت خدا و منقطع از تعلقات مادی و دنیوی ، زبان به ذکر خدا بگشائیم و سرود جاودان " لا اله الا الله " را خالصانه از اعمال وجود خود سردهیم و از زبان تمام کائنات بشنویم .

۱۴ - قال الله عزوجل لعیسی (علیه السلام): "یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرنک فی نفسی واذکرنی فی ملائک اذکرنک فی ملائ خیر من ملائ الادمیین" (۸۱).

یا عیسی اعلن لی قلبک و اذکثر ذکرک فی الخلوات واعلم ان سروری ان تبصص الی و کن فی ذلک حیا ولا تکن میتا(۸۲).

خداوند عزوجل به عیسی (علیه السلام) فرمود:

"ای عیسی مرا در نفس خود یادکن تا من نیز تو را به یاد آرم ، و مرا در میان مردمان یاد کن تا من نیز تو را در میان جمعی بهتر از آدمیان یاد کنم ."

"ای عیسی دلت را برای من نرم کن و در خلوتها بسیار یاد من کن ، و بدان که شادی من به این است که برای من تواضع کنی و در این باره زنده باش و مرده مباش ."

آری ، پاداشی بالاتر از ذکر برای خدا نیست ، اگر می خواهیم دست عنایت خدا بالای سرما باشد که باشد و خدا ما را از یاد نبرد (از نظر دور نکند) باید یاد او کنیم آنهم در قلب ، یعنی در هر جا که هستیم قلبمان به یاد خدا متذکر باشد، و چیزی جز یاد او دل ما را به تصرف در نیاورد. در اجتماع و در میان مردم که قرار می گیریم ، اگر آنان به ما احترام می گذارند، یا با ما بدرفتاری می کنند... خدا را یاد کنیم تا هم در برابر احترام مردم طغیان نکنیم ، و غرور نوزیم ، و هم در برابر بدرفتاریها نگران و مضطرب نشویم .

به یاد او باشیم ، تا آنچه که در بازار وجود دارد، دل ما را نفریبد و موجب غفلت ما نشود.

باید دل خویش را با شب زنده دارها، کمک به فقراء و مستمندان ، دست کشیدن بر سر یتیمان و تیغ کشیدن بر گلوی ظالمان و دشمنان خدا... نرم گردانیم و از قساوت و سختی به در آوریم تا در آن تخم نیک روئیده شود.

پس در جمع و در خلوت در منبر و محراب در سنگر و در اطاق ریاست ... بالاخره در همه جا خدا را ناظر و شاهد ببینیم و با یاد او خود را زنده و شاداب گردانیم و آنطور که او می خواهد یادش کنیم . و همانند طفلی که گریه می کند و ناله سر می دهد، تا مادر پستانش را به دهن او بگذارد و وقتی که مادر می خواهد پستان به دهانش بگذارد، چنان از شوق نفس می زند و خود را تکان می دهد... و یا همانند بچه ای که برای گرفتن پول یا چیز دیگر از پدر خود، به دور او می چرخد و گریه می کند و او را به جان عزیزانش سوگند می دهد... تا از پدر آنچه را که می خواهد بگیرد.

و به زبان لغت : همانند کلبی که به دور خانه برای خورد غذا... چنان از خود تملق نشان می دهد، دم تکان می دهد، می نشیند و بلند می شود، تا صاحبخانه را راضی کند و از او غذا بگیرد (البته گرچه این مثالها همه دورند) ولی باید خدا را هم آنچنان که او راضی باشد یاد کنیم ، یعنی یادی نیازمندانه ، فقیرانه ، متملقانه ، ملتسانه ...

آنگاه ، در این یاد کردن زنده باشیم ، نه مرده ؛ فقط به جسم زنده نباشیم ؛ بلکه به دل و جان زنده باشیم دل باید زنده باشد، بعضی ها لب هایشان زنده است و حال آنکه دلهایشان مرده ، این ذکر رضایت بخش نیست ، چون دل ، زنده و ذاکر نبود، بلکه فقط بازی و جنبش لب بوده است .

وكن فى ذلك حيا ولا تكن ميتا.

۱۵ - عن ائحدهما (عليهما السلام) قال : لا يكتب الملك الا ماسمع ، وقال الله عزوجل : واذكر ربك فى نفسك تضرعا وخفية ، فلا يعلم ثواب ذلك الذكر فى نفس الرجل غير الله عز وجل لعظمته (۸۳).

از امام صادق یا امام باقر (علیهما السلام) روایت شده که فرمود:

فرشته جز آنچه را که می شنود نمی نویسد، و خدای عزوجل فرموده است : و یادکن پروردگار خویش را در درون خود با حالت تضرع و خوف ، پس کسی نمی داند ثواب و عظمت این ذکر را که در درون مرد است جز خدای عزوجل .

چقدر سخنی جالب و دربار است ، درود خدا بر گوینده این سخن و آنانکه این سخن در عظمتشان بیان شد.

می فرماید: فرشته تنها آن چیزهایی را می نویسد که می شنود، او اذکار مسموع را ثبت می کند، ولی آنچه در قلب و جان است ، خدا می داند، و ثوابش را هم خدا می داند، زیرا آن ذکر بقدری عظیم است که حتی فرشتگان به عظمت آن پی نمی برند و نمی توانند و نمی دانند درجه آن ذکر را بنویسند، درجه آن را خداوند متعال می داند.

این است عظمت ذکر درون ، و این است مقام و ارزش صاحبان خالص این ذکر با این اذکار و افعالشان در پرتو لطف حق به جایی می رسند که گاهی فرشتگان از رسیدن به آنجا عاجز و ناتوانند، همچنانکه از ثبت و ضبط درجات ذکر قلب آنان ناتوانند.

"شد فزون از ملائک این بشر در آزمون ".

این قسمت بحث خود را با ذکر نمونه ای از زندگی گویندگان خالص الله اکبر به اتمام می رسانیم :

با بانگ الله اکبر بت خانه را ویران کرد:

مرحوم میرابوالقاسم میرفندرسکی از جمله عرفا و حکمای عصر شاه عباس بزرگ صفوی بوده که زندگی آزاد و بدون قید و تکلف او، احوال عارفانه و سیر و سیاحتش در هندوستان معروف می باشد.

ما، در اینجا توجه شما را به نمونه ای از سیرو سیاحت ایشان در هندوستان جلب می کنیم :

این نمونه را مرحوم حاج ملا احمد نراقی این مرد فاضل و عالم ربانی در کتاب معروفش "مثنوی طاقدیس" ذکر نموده است :

میرفندرسکی در سیاحت خود در هندوستان ، گذارش به شهری افتاد که آباد و بسیار خوش آب و هوا بود، و آن مردمی داشت که تماما بت پرست بودند. میرفندرسکی مدتی در آن شهر اقامت گزید روزی برای تماشاء به بت خانه بزرگ شهر رفت ، بت خانه بسیار وسیع و مستحکم بود، مردم در آنجا به پرستش بت ها مشغول بودند. میرفندرسکی داخل آن بت خانه شد و گفتگوهای میان او و بت پرستان در گرفت ، از هر دری سخنی به میان آمد، تا اینکه یکی از برهمنها رو به میرفندرسکی کرد و گفت : که هر چیزی که اصالت داشته باشد ماندگار می ماند، این بت خانه بیش از دوهزار سال است که هم چنان محکم و استوار برجای مانده است ، در حالیکه مساجد مسلمانان پنجاه یا شصت سال که عمرشان بگذرد فرو می ریزد و این دلیل آنست که مساجد اصالت و منشاء صحیحی ندارند.

میرفندرسکی پاسخ داد که مطلب برعکس است ، سنگ و گل مساجد چون تاب و تحمل نام خدا را ندارند از هم می پاشند:

طاعتی کان را فلك ناوردتاب کوه از تحمیل آن کرد اضطراب

کی تواند سنگ و گل آنرا کشید مسجد و محراب زان نیروخمید

لوثیته قد تصدع خاشعا ضارعا من خشیت الله خاضعا(۸۴)

نور این نام گردان برطور تافت طور را تا پشت ماهی برشکافت

آتش سوزان از این نام جلیل سرد و سالم ماند از بهر خلیل

پس مسجد و محراب چگونه می توانند با شنیدن چنین نامی آرام و قرار گیرند، میرفندرسکی خطاب به برهمن ادامه داد: آیا هیچ نام حق در این مکان شنیده شده است ؟ آیا صدای "الله اکبر" هیچ در اینجا بلند شده است ؟ اگر ذکر حق در این مکان آورده شود و بنیاد این مکان ازجا کنده نشود، آنگاه جای تعجب است . برهمن در پاسخ میرفندرسکی گفت : حالا تو برخیز و هر قدر که مایل هستی در اینجا الله اکبر بگو و نماز بخوان تا ببینم چه اثری خواهد داشت ؟

تادل مرد بزرگ آمد بجوش / غیرت اسلامش آمد در خروش پس زراه دین و پاک اعتقاد / کرد بر غیرت حق اعتماد تارسید الهامش از یزدان پاک / لاتخف من سحرهم واللق عصاك (۸۵)

غیرت میرفندرسکی بجوش آمد و به برهمن گفت : فردا همین مکان موعدا و شماسست من فردا خواهم آمد "والله اکبر" خواهم گفت ، آنگاه خواهید دید که این بت خانه به چه حال و روزی خواهد افتاد. میر به خانه برگشت و شب با خدای خود به راز و نیاز پرداخت و از خدا استعانت جست . بالاخره در روز موعود مردم به سوی بت خانه آمدند و با طبل و علم و پارچه های رنگارنگ و...

داخل بت خانه شدند و مانند همیشه به سجده افتادند و به طواف مشغول گشتند، و بعد منتظر ماندند

که حکیم میرفندرسکی کی خواهد آمد و چه خواهد کرد؟

چشمشان بر راه پیرنیک رای / کز درآمد لب پراز ذکر خدای پس بصدق نیت و دین درست / کرد تجدید وضو اندر نخست رفت برپام واذان آغاز کرد / صد در رحمت در آنجا باز کرد چونکه گفت الله اکبر گشت فاش / بر در و دیوار آن شهر ارتعاش مردمان از هرطرف بی اختیار / نغمه تکبیر گفتند آشکار چونکه گفت الله اکبر ناگهان / شد بلند آواز تکبیرتان از پس تکبیر میر ارجمند / خویش را بیرون از آن گنبد فکند پابرنه چون برون از خانه جست / سقف و بنیادش همه درهم شکافت

پس از تکبیر گفتن میرفندرسکی بت خانه فروریخت ، مردم وقتی آن منظره را دیدند گرد میرفندرسکی حلقه زدند و اظهار داشتند که تا به حال از روی غفلت و جهالت عمرمان بر باطل می رفت ، اینک آماده ایم که پذیرای حق شویم .

ماگواهانیم بر توحید حق / توبه ، توبه ای امیر از ماسبق پس بسوی بت خانه ها برتاختند / جمله بت ها را بخاک انداختند

این یک نمونه از آثار فراوان ذکر خدا است در این زمینه مردانی عارف و عامی بودند و هستند که با ذکر خدا آب از زمین برچیدند و یا آب از دل کویر برکشیدند، باگامهای استوار به روی امواج دریاها راه رفتند و در لحظه ای کوتاه راه طولی را طی کردند... و شما خود می توانید با مراجعه به کتب اخلاقی و تاریخی این نمونه ها را دریابید.

خاتمه

پس ای عزیزان ، وقت آن رسیده که ماهم به خود آییم و خود را به خدا بسپاریم ، عاشق او باشیم و از معشوق ما، که معشوق جان عاشق است و عاشق زنده به معشوق .

عاشق محتاج است و مشتاق ؛ و معشوق غنی است ، و مشتاق ، غنی است از کل شیء و مشتاق است به کمال یافتن عاشق ...

گشوده بودن درهای توبه به روی ما، خود دلیلی است بر اشتیاق معشوق به عاشق . بدان و آگاه باش ، که انسان بدون عشق و ذکر خدا مرده است ، مرده ای که تن او تابوت اوست ، انسان غافل از "ذکر" حق ، مرده است ؛ زیرا "الذکر حياة النفوس".

حیات در پرتو "ذکر" خداست ، خودیابی در پرتو ذکر اوست و بس و خود باختن و از خود بیگانه شدن در اثر غفلت از ذکر اوست . آری این ذکر خداست که روح ذاکر را تسخیر می کند و این روح مسخر شده ذکر خداست که جهان مسخر اوست . باذن الله ، با دو آب و تمام کائنات بفرمان در می آیند. به مرده فرمان می دهد، جان می گیرد، به جاندار امر می کند، جان می دهد، از درخت می خواهد، از جا کنده می شود، به ماه اشاره می کند، دو شقه می شود حرکتی می کند، درب از قلعه خیبر می کند... اذان می گوید در و دیوار وجود با او هم صدا می شود و بت و بت پرست هر دو به او می گویند بت فرو می ریزد و بت پرست ، حق پرست می گردد.

"و اینک می بینیم که نوجوانان مادر صحنه های جنگ و جهاد، در زیر بارش گلوله های آتش در دل شب با صدای دلنواز و نازنینشان ذکر می گویند و پرده های ظلمت را می شکافند و ظالم را ذلیل و اسیر می کنند. صدای آنها بر غرش تویها و تانکها و انفجار بمبها استیلا می یابد و گوش دشمن را کر می کند و نورچهره آنها، چشمان دشمن را کور می گرداند.

آری اینها همان کبوتران عاشقی هستند که از دام طبیعت رهیده اند و آزادانه بر بام عشق فرونشسته اند. اینها همان روحهای تسخیر شده ذکر خدایند که مرگ ندارند و پندار مرگ در مورد آنها، در درگاه حق ، از امور ناپسند است .

چرا که اینها زنده به عشقند و زنده به عشق هرگز نمی میرد؛ زیرا که آب حیات ، از حیات بخش یافته است .

ای برادر بیا تا غبار از دل بزدائیم ، همان دلی که ذکر از آن می تراود، همان دلی که مهمانسرای الهی است ، عرش الله است ، حرم الله و رضوان الله است ، هر چه که ما این دل را پاک تر کنیم ، جلوه دوست در آن نمایانتر می شود:

"دل سرای توست از آلودگی " پاکش می دارم آری آنکس که دل به خدا داده است و جز به ذکر خدا اشغال نوزیده است (۸۶). او دیگر دستش دست خدا؛ و چشمش چشم خدا و سخنش ذکر خدا می شود... (۸۷).

ذکر خدا، در دلهایش حیات ، در گوشه‌هایشان گوش و در چشمهایشان چشم است . پس دلهایشان آینه تمام نمای حسن منیع او و گوشه‌هایشان شنونده ذکر او از در و دیوار وجود، و چشمهایشان بیننده او با هر چیز و قبل از هر چیز و بعد از هر چیز، می شود.

گفت او را من زبان و چشم تو / من حواس و من رضا و خشم تو گوش دل مؤمن است سامع صوت خدای / گرچه بظاهر همی ملک پرازهای و هوست

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: اتقوا فراسة المومن فانه ينظر بنور الله (۸۸).

از فراست مومن بترسید؛ زیرا او بانور خداوند می نگرد".

آری این مومن است که در درون جسم صغیر، عالم اکبر را می بیند، و در مو، پیچش مو را و در قطره ، دریا را و در ذره ، خورشید را می بیند. - چرا که نبیند؟

پس باید، من وتوهم عزت خود را بیایم و بهای خود را بدانیم و دل خود را از گناه بزداییم ان شاء الله تعالی .

در همین جا جلد اول را به پایان می بریم و امید بر آن داریم که ضمن دعای خیر شما به حول وقوه حق تعالی ، توفیق نشر بقیه جلد‌ها را بیایم انشاء الله .

والحمد لله رب العالمین - والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

زندگی در پرتو اخلاق (ذکر الله)

ذکر خدا در هنگام خیال گناه

این قسمت از بحث ما در مورد یکی از اقسام ذکر قلبی می باشد، و آن یاد خدا در هنگامی که دشمن دیرینه بشر بادمهای متفاوت و خطرناکش به سوی او هجوم آورده باشد.

این بحث را به حول وقوه پروردگار از دیدگاه قرآن و روایات ، مورد بررسی قرار می دهیم ، شاید

تذکری باشد برای همه ما.

واما ينزغك من الشيطان نزغ فاستعذ بالله انه سميع عليم . ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون (۸۹).

"و چون از جانب شیطان وسواسی به تو رسید، به خدا پناه جوی که او شنوا و داناست . کسانی که تقوا پیشه کردند چون باینداری شیطانی برخورد کنند، خدا را یاد کنند و در دم به بصیرت آیند".

در این آیات که سر آغاز بحث ما می باشد، مطالب زیادی نهفته است :

۱ - مداخله شیطان برای خراب کردن و فاسد نمودن کارها

۲ - راه مقابله با آن : یعنی استعاذه

۳ - معرفی اهل تقوی

۴ - ذکر خدا برای دفع شیطان و وسوسه هایش

۵ - بینایی و بصیرت اهل تقوی

مداخله شیطان : شیطان سعی و تلاشش بر این است که در هر کاری مداخله کرده و با تحریک و وسوسه هایش کارها را خراب و فاسد کرده و هم چنین اهل عمل را از فعالیت باز می دارد، لذا در هر مکانی و لباسی قرار می گیرد تا انسانهای شاکر و ذاکر را غافل کرده و آنگاه از راه غفلت ، آنان را منحرف و نابود سازد، بنابراین از هر طرف بادامی مخصوص و مناسب برای ربودن دل انسان مهیا می سازد تا در سرزمین دل انسانی رسوخ کند و آنجا را مسخر خود گرداند. قرآن در این زمینه می فرماید:

قال فيما اغويتني لاءقعدن لهم صراطك المستقيم . ثم لاتيهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين (۹۰).

"شیطان گفت : برای این ضلالتی که مرا نصیب داده ای ، در راه راست تو، بر سرراه آنان کمین می نشینم ، آنگاه از پیش روی و از پشت سر و از سمت راست و چپشان به آنان می تازم و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت ."

آری شیطان بنابر حسادت دیرینه اش ، کمر بر اغوای بشر بسته است و بر سرراه راست پروردگار که تنها راه رسیدن به خدا و راه کمال و سعادت بشر است کمین کرده است تا آنان را که بر این راه اند با وسوسه ها و حمله های همه جانبه اش از راه بدر کند. و از هر طرف بر آدمی می تازد. از پیش رو (یعنی آن حوادث خوش و ناخوشی که پیش رو دارد)، و هم از پشت سر (یعنی اولاد و اعقابش) و هم از سمت راست (یعنی از راه دین و امور دینی اش) و هم از سمت چپ (یعنی از راه گناه و معصیت) به انسان حمله ور می شود تا او را از شکر و ذکر پروردگار باز دارد.

حال چگونه باید مقابل شیطان به مبارزه برخاست و او را از خود دفع کرد؟ در جواب این سوال چند راه به ما ارائه داده شده است :

۱ - استعاذه به خدا؛

۲ - ذکر خدا؛

۳ - شناخت و بینائی ؛

۴ - توکل به خدا؛

۵ - اخلاص که اینها از ویژگیهای اهل تقوا می باشند و مابه یاری خدا پیرامون آنها بحث می کنیم .

راه اول ، استعاده

هر زمانی که انسان گرفتار مشکلی می شود یا خطری برای او پیش می آید، برای نجات خویش ، به کوشش و تلاش برخاسته و بدنبال پناهگاهی می گردد تا خود را به آن پناه دهد و بدینوسیله از خطر محفوظ بماند. مثلاً وقتی فقیر می شود و احتیاج به پول پیدا می کند، به شخص پولداری پناه می برد تا او را کمک رساند. و وقتی که کسی به او حمله می کند، قدرتمندی را می خواند تا او را یاری کند و امثال ذلك .

حال ، دشمنی که هر لحظه در کمین انسان است تا او را از راه راست منحرف و او را اغوا سازد، چگونه باید با او مقابله کرد؟ در این حمله و خطر باید به کی پناه برد؟ پناهگاه آدمی در این حمله کیست ؟

پناهگاه آدمی خداست ، قوی ترین پناهگاه فریادرس آدمی ، تنها فریادرس عالم ، خداست . اوست که اگر آدمی به او پناه برد و او را صدا زد، نجات می یابد و الا سقوط خواهد کرد.

در این حمله جز خدا فریادرسی نیست و کارساز نخواهد بود، لذا می بینیم که در آغاز و انجام هر امری تاءکید شده است که به خدا پناه ببرید، همان پناهگاه امن و امان . اگر می خواهی قرآن را که ذکر خداست بخوانی ، به خدا پناه ببر.

فاذا قراءت القرآن ، فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم (۹۱).

اگر می خواهی از خانه خارج شوی یا به آن داخل گردی از شر شیطان به خدا پناه ببر، در ورود و خروج از مسجد به خدا پناه ببر، در عبادت خدا و هر کار دیگر به خدا پناه ببر.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم .

آیات قرآن

آیه اول :

فاذا قراءت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم .

"و چون خواهی تلاوت قرآن کنی از شیطان مطرود، به خدا پناه جوی ."

آری باید آن وقت که می خواهیم قرآن بخوانیم ، دل خویش را از همه چیز، جز خدا پاک کنیم . باید ارتباط خود را با همه چیز الا خدا قطع کنیم . و چون در انجام این امر مهم ، خطر زیاد است و از همه خطرناکتر مواظبت شیطان است ، باید به خدا پناه برد تا آن هنگام که بخواندن قرآن مشغولیم ، خداوند متعال ما را از اغوای شیطان پناه دهد.

زیرا قرآن برای انسان ذکر و شفا است . لذا شیطان برای ایجاد جدایی بین انسان و قرآن که جدایی بین درد است و درمان ، جدایی بین نقص است و کمال ، جدایی بین مأموم است و امام و... قد علم می کند و مشغله ها پیش می کشد تا انسان با گرفتار شدن به آنها از خواندن قرآن بازماند و دیگر کلام خدا را بر زبان نیاورد.

و وقتی که بین انسان و قرآن فاصله ایجاد شد، دیگر نمی تواند موفق شود گناه قلب او را تارک می کند و سرانجام از خضوع در برابر خداوند و آیات او باز می دارد.

این فاصله همان حجاب بین نابینا و بینایی ، چون انسان بدون قرآن نابینا است ، اگر بین او و قرآن فاصله افتاد بهمان اندازه از بینائی و بصیرت فاصله می گیرد؛ زیرا که قرآن کتاب نور و بصیرت و هدایت است .

قد جاءكم من الله نور وكتاب مبين (۹۲).

"و همانا از جانب خدا برای هدایت شما نوری عظیم و کتابی به حقانیت آشکار آمد".

قد جائكم بصائر من ربكم (۹۳) - هذا بصائر من ربكم وهدى ورحمة لقوم يؤمنون .

آشنائی با قرآن سبب پیمودن راه سعادت و سلامت است ، راه نجات از دنیای کفر و شرك و الحاد است ، راه نجات از ظلمت ها و تاریکی هاست . آنکس که با قرآن است پیروز و موفق خواهد بود. قرآن نور است و نور روشنگر است ، لذا قرآن روشنگر و بیانگر است . هر کس در پرتو چنین نوری هدایت شود از خطرهای مصون می ماند.

يهدى به الله من اتبع رضوانه سبيل السلام ويخرجهم من الظلمات الى النور باذنه و يهديهم الى صراط مستقيم (۹۴)

"خدا به وسیله آن کتاب هر کس را که در پی خشنودی او راههای سلامت را بیپود، هدایت می کند؛ و ایشان را از تاریکی های جهل و گناه بیرون می آورد و به عالم نور داخل می کند به راه راستشان هدایت می کند".

لذا شیطان نمی گذارد انسان در این راه نور گام بردارد و در پرتو هدایت های این نور به مقصد برسد؛ می خواهد انسان همیشه در تاریکی ها بماند و او را فرمان برد.

پس بیاید به خدا پناه ببریم که مبادا شیطان بین ما و برنامه سعادت ما، بین ما و راه امام ما، بین ما و درمان ما جدایی اندازد.

وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين (۹۵).

"و ما فرو فرستادیم از قرآن آنچه را که مایه شفاء و رحمت است ."

چون شیطان نمی خواهد انسانها به خدا نزديك شوند، لذا هنگامی که انسان می خواهد از دردها به درمان ها رود، از ظلمت ها به نور و از بعد به قرب رو آورد، بیشتر وسوسه می کند و حضور خود را قوی تر می کند تا بتواند بیشتر در دل او رخنه کند و آدمی را در دردهای اعتقادی و عملی اش باقی نگهدارد.

ياايهاالناس قد جائتكم موعظة من ربكم وشفاء لما فى الصدور وهدى ورحمة للمؤمنين (۹۶).

"ای مردم کتابی که همه پند و اندرز و شفای دلها و هدایت و رحمت است برای مومنین از جانب پروردگار برای شما آمده است."

شیطان نمی گذارد انسان با خواندن قرآن دردهای دل و فکرش را در میان بخشد؛ زیرا که قرآن سخن خداست با خلقتش ، و تنها برطرف کننده بیماریهای علمی و عملی است ، نه تنها درمان است بلکه شفاست ، یعنی هر آنکس که با او ماعنوس شد. سلامت و مصونیت می یابد و گرنه در دردها می پیچد و می میرد - مردنی زودتر از اجل .

بنابراین ، باید برای ممارست جسمی و روحی با قرآن ، ظاهری طاهر و درونی پاک داشته باشیم ، که "لایمسه الا المطهرون". (۹۷)

پس بکوشیم که از قرآن جدا نگردیم ، زیرا بدون اتصال و انس با قرآن از ما چیزی جز سببیت و حیوانیت باقی نمی ماند. ما اگر با قرآن بودیم و از اغواء شیطان به دور ماندیم ، دیگر نه در عقیده مردد خواهیم بود و نه در عمل کسل و سست خواهیم شد. بلکه قلبی پاک و آرام و فکری زنده و عالی خواهیم داشت .

قرآن برنامه سعادت زندگی دو جهانی ماست و بدون آن کور و کر و لال و حتی مرده خواهیم بود، و بدین خاطر است که شیطان نمی خواهد انسان با قرآن ماعنوس باشد؛ تا اینکه نه راه را بشناسد و نه مقصد را بیابد و به طور کلی از خدا دور بماند پس فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم

آیه دوم :

واما ینزعنك من الشیطان نزع فاستعذ بالله انه سمیع علیم (۹۸).

"چون از شیطان وسواسی به تو رسید به خدا پناه جوی که وی شنوا و داناست."

شیطان می کوشد که انسان را از انجام تکالیفش باز دارد و او را مطیع خود سازد تا جایی که دیگر پیروی شیطان را وظیفه خود بداند. لذا در معنی نزع گفته اند: به معنای کمی تکان دادن است ، و همچنین معانی دیگر، مانند: دو بهم زنی ، فتنه انگیزی ، اخلاص فاسد کردن و امثال ذلك . و نزع الشیطان . را گفته اند یعنی : وسوسه های شیطانی . پس شیطان با وسوسه هایش حول قلب انسان می چرخد تا او را تکان دهد و از قله رفیع فضیلت پایین اندازد. او را تکان می دهد تا از راهی که تیزتر از شمشیر و باریکتر از پوست بیندازد. او را تکان می دهد تا بلغزد و از ادامه راه بازماند و بین او و کمال لایقش فاصله افتد، او را از انجام وظایف دینی اش باز می دارد و به گناه وا می دارد و در دلش وسوسه می اندازد تا آن را به تصرف خود در آورد و از جای بکند.

بنابراین ، باید با استعاده به خدا و یاری جستن از او خود را از شر شیطان محفوظ بداریم که خدا شنوا و داناست ، او سخن دل را می شنود و به آنچه پنهان است ، آگاه است ، "انه سمیع علیم"

آیه سوم :

وقل رب اعوذبك من همزات الشیاطین واءعوذبك رب ان یحضرون (۹۹).

"و بگو خدایا از وسوسه و فریب شیطان به تو پناه می آورم و همچنین به تو پناه می برم - پروردگارا - از اینکه شیاطین در مجلسم حاضر شوند."

انسان برای نزدیکی به خدا با موانع زیادی برخورد می کند و از يك طرف باید به خود شیطنانی اش جواب نه ، بدهد و بر ممنوعیت های دینی صبر ورزد و از طرفی بر سختی های راه صبر کند و با تحمل آنها راه ادامه دهد.

زیرا اگر کسانی از ادامه راه ماندند، به خاطر همین دو علت بود:

۱ - سختی راه

۲ - گناه و عدم صبر بر ممنوعیتهای دینی .

لذا شیطان هم با وسوسه های خود می کوشد که انسان این راه را طی نکند و در آن مسیر گام بر ندارد و هم سختی ها و شدائد را در دیدگاه انسان ناگوار و قهرآمیز جلوه گر می سازد یالذائد دنیوی را در نظر او زیبا و گوارا جلوه می دهد تا بدین وسیله او را بر زمین بکوبد و از حرکت به سوی خدا باز دارد.

باید به خدا پناه برد، چون دوری از خدا قابل تحمل نیست اگر چه آتش دوزخ قابل تحمل باشد، باید از حضور شیطان در نزد خویش و در منزل خویش به خدا پناه برد چرا که حضور شیطان برابر است با خروج عقل و ادب و اگر این حضور تحقق یابد:

قدسیان گویند الفرار والفرار / گوشه گیرد عقل و گریذ زار زار

پس بیایید تا با هم حال خویش را چون "فیض کاشانی" بیان داریم :

جان ندارد جز تو کس یا مستغاث / خسته را فریاد رس یا مستغاث می رباید دل زمن هر دم بتی / هم توگیرش باز پس یا مستغاث محو خود کن فیض را تابی رخت / برنیارد يك نفس یا مستغاث

باید همیشه در پناه خدا و در حضور او باشیم و جایی برای حضور شیطان باقی نگذاریم و دل به خدا بندیم تا خانه و ماعوای او باشد و لاغیر؛ که اگر چنین نشد، بت خانه ای بیش نیست .

حال به همین آیات بسنده خواهیم کرد و مسأله ای را که مربوط به این آیات است ، مطرح می کنیم :

استعاذه قلبی : منظور از استعاذه ای که در این آیات مطرح شد، خداوند سبحان ، پیامبر وامت را بدان امر فرمود. استعاذه زبان نیست بلکه استعاذه دل است . منظور از استعاذه ، گفتن "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم" "تنهانست" شما اگر توجه کرده باشید، در آیات گذشته (۱ و ۲) خداوند نفرمودند. بگو، "پناه بر خدا" بلکه فرمود: "فاستعذ"، از خدا پناه بخواهید. این خواستن ، تقاضای دل است ، نه گفتن زبان ، این حال و وظیفه قلب است نه جنبانیدن زبان ، قلبا باید گفت : اعوذ بالله ... نه لفظا، گاهی قلب مسخر شیطان است و انسان می گوید: اعوذ بالله ...، یا می گوید لعنت بر شیطان ، این تعویذ و لعن را خود شیطان می گوید، وقتی که دل مال او باشد، زبان هم در اختیار اوست .

تا زهر بد زبانت کوتاه نیست / يك اعوذت اعوذ بالله نیست بلکه آن نزد صاحب عرفان / نیست الا اعوذ بالشیطان گاه گوئی اعوذ و گه لاحول / ليك فعلت بود مکذب قول سوی خویشدت دو اسبه می راند / برزبانت اعوذ می راند طرفه حالی که دزد بیگانه / شد همراه صاحب خانه همچو او می کند فغان و نفیر / در بدر کوبکو که دزد بگیر

باید با زبان دل گفت ، اعوذ بالله ... و حال باید حال استعاذه باشد نه قال ، که اگر چنین نبود و دل

مسخر یاد خدا نبود، آن زبان گوینده زبان شیطان خواهد بود. خداوند می فرماید:

ومن يعيش عن ذكر الرحمن ، نقيض له شيطانا، فهوله قرين ، وانهم ليصدونهم عن السبيل وبحسبون انهم مهتدون ، حتى اذا جاءنا قال ياليت بيني وبينك بعدالمشرقين ، فيئس القرين (١٠٠)

"و هر کس از یاد خدای رحمان خود را به کوری بزند، شیطانی برایش مقدر می کنیم تا همواره قرینش باشد، و شیطانها این گونه افراد را از راه حق جلوگیری نمایند و منصرف می کنند، و آن وقت است که خیال می کنند راه حق همین است که آنان می روند، تا آنکه یکی از آنان را مرگ فرا رسد و در حالیکه قرینش هم با او می باشد نزد ما آید، آن وقت برایش کشف می شود که آنچه را که خیال می کرد باطل بوده و به قرین خود می گوید: ای کاش بین من و تو به مقدار فاصله بین مغرب و مشرق دوری می بود و من همنشین تو نمی شدم ، که چه بد همنشینی هستی ."

آری آنان که خود را از یاد خدا به کوری زدند و از ذکر الله منصرف می شوند، خداوند در کنار قلب آنان شیطانی را مقدر و مقرر می سازد، و وقتی شیطان قرین این شکور غافل از یاد خدا شد، دیگر با زبان او حرف می زند. اگر خواست کاری بکند با اعضا و جوارح او انجام می دهد، با چشم او نگاه می کند، با گوش او می شنود و... امثال ذلك .

این انسان که از دیدن ذکر حق کور شده است ، وقتی می گوید من چنین و چنان می کنم ، من چنین می بینم ، هر چه بخواهم می کنم ، می بینم ، می شنوم ... این من ، من شیطان است که دارد به زبان او حرف می زند، وقتی شیطان در جان آدمی خانه کرد، دیگر او را به استخدام خود در می آورد. تا نقشه هایش را به وسیله او و اعضایش عملی سازد

آن دلی که شیطان در آن جای گرفت ، دیگر نمی تواند حق بین باشد، بلکه شیطان بین است ، او دیگر نمی تواند حق بگوید، چونکه با باطل قرین است . اگر این همنشینی دل ادامه یابد، دیگر خود شیطان می شود و قرین دیگران می گردد و جامعه را به فساد می کشد.

عاقبت آن همنشینی و وداد / می شود منجر به وصل واتحاد خود شود آن روح دیوی و چه دیو / هم زمکرش جمله دیوان درغریو خود شود شیطان ، چه شیطان ای امان / گشته شیطان طفل ابجد خوان آن فخر از شاگردیش شیطان کند / مشکل شیطان همه آسان کند همچو آن هیزم که شد از قرب نار / آتش سوزنده با دودو شرار روح هم چون گشت باشیطان قرین / می شود انجام شیطان لعین هم بود خود مصدر کفر و نفاق / هرفسادی را هم از وی اشتقاق نیست شیطان را به او کاری دگر / خود بود شیطان و از شیطان بتر او به عصیان گر چه شیطان درکمند / در فساد، او گرچه اهریمن به بند دیو، دست از امر و نهی اش بازداشت / هم فساد کار او با او گذاشت چون ورا اماره مکار دید / جان او از امرو نهی اش آرمید باخبر باش ای رفیق هوشیار / تانیاید دست دشمن در حصار هان وهان زین خادمان غافل مباش / غافل از این هادمان دل مباش

اینگونه افراد دیگر افسار امور خویش را به شیطان سپرده و او را عهده دار امور خود گردانیده و شیطان هم آنها را به نفس اماره شان می سپارد.

شیطان مهمترین کاری که درباره این افراد انجام می دهد، این است که نمی گذارد آنان راه بروند، "ليصدون عن سبيل الله " آنان را در گل فرو می نشاند تا از حرکت به سوی عالم اعلی و مقامات معنوی باز دارد و چنانشان می کند که خیال کنند راه درست همانست که می روند.

یکی از دوستان ما نقل می کرد که در محلشان دزدی بود که هر وقت می خواست برای دزدی از خانه خارج شود می گفت : خدایا به امید تو! عجب! این زبان ، زبان شیطان است و امید، امید به شیطان

است نه امید به خدا برای معصیت خدا، بانام خدا می خواهد خارج شود!

آن مرد شقی پلید، که علی را در مسجد خدا و محراب خدا، بانام خدا شهید کرد در حقیقت ولی خدا را با نام خدا به شهادت رساند!! اینان سرانجام در روزی که از دنیا می روند، می بینند که افکار باطلی داشتند، در حالیکه آن را حق می پنداشتند برایشان کشف می شود که عمری را به بیراهه رفته بودند، بیراهه ای که ختم آن به جهنم است و خداوند در این زمینه می فرماید:

قل هل ننبئکم بالاءخسرین اعمالا، الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا(۱۰۱).

"بگو آیا می خواهید بشما خبر دهیم از کسانی که در اعمالشان از هر کس دیگر بی بهره ترند؟ کسانی هستند که در دنیا هر چه می کردند بیراهه بود و می پنداشتند که کار خوبی می کنند".

اینان در روز قیامت در می یابند که چه بد قرینی داشته اند و آنگاه از او بیزاری می جویند، روزی که بیزاری از آن سودی ندارد، قرین خویش را مخاطب قرار داده به او می گوید: ای کاش فاصله بین ما و شما به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب می بود.

پس بیائیم ، قلب خویش را مسخر یاد خدا کنیم و ذکر او را قرین دل قرار دهیم و دیدگان خویش را از حجاب به درآوریم و بذكر حق بینا گردانیم و با شور و حالی خدا پسندانه به خدا پناه ببریم ، "فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم".

تا که دل بایاد حق باشد قرین می نیابد ره در آنجا آن لعین

و عملا استعاده بخدا را پیشه خود قرار دهیم زیرا که خداوند متعال درون و حال را بنگرد نه برون وقال را.

...ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم (۱۰۲).

"خدا شما را در مورد دست آوردهای دلهایتان مواخذه می کند".

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید:

ان الله لا ینظر الی صورکم واموالکم ولكن ینظر الی قلوبکم واءعمالکم (۱۰۳).

"خداوند به صورتها و دارائی های شما نگاه نمی کند، لکن به قلوب و اعمال شما نگاه می کند".

راه دوم - ذکر الله

دومین راه برای دفع شیطان و وسوسه هایش و همچنین صبر بر انجام ندادن گناه و عصیان از فرمان حق ؛ ذکر خداست .

ذکر خدا عامل استقامت در مبارزه با دشمن درون و برون است و هم عامل موفقیت و پیروزی بر دشمنان و سبب رشد و سعادت آدمی می باشد، قرآن "ذکر" را به عنوان یکی از ویژگی های اهل تقوی معرفی می کند:

ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون (١٠٤)

"کسانی که پرهیز کاری را پیشه کردند چون با پندار شیطانی برخورد کنند، خدا را یاد کنند و در دم به بصیرت آیند".

تقوی پیشه گان : چه کسانی می توانند در برخورد با وسوسه های شیطانی ، پیروز و غالب آیند؟ آنانکه خدا را ذکر می کنند، ذاکران خدا چه کسانی اند؟ تقوی پیشه گان ؛ آنانکه اهل تقوایند و می توانند با یاد خدا، دشمن را از خود دور کنند.

تقوی

تقوی یعنی صیانت ذات از مداخله شیطان ، یعنی خود را حفظ کردن . تقوی یعنی آن نیروئی معنوی که انسان را از انجام گناه باز می دارد، آن نیرویی که انسان در اثر حمایتش از گناه دوری جسته و از خدا می ترسد و در عین حال عاشقانه به سوی او گام بر می دارد، تقوی یعنی نیروئی که انسان را مالک خود می کند و به انسان ارزش می بخشد و از ضد ارزشها پاک می کند تقوی یعنی عمل به واجبات الهی و ترك محرمات الهی ؛ یعنی عمل به آنچه که خدا امر فرموده و ترك آنچه که خدا نهی فرموده است . ما در اینجا قصد بحث مفصلی پیرامون تقوی را نداریم ، بلکه تنها مختصری در این مورد از دیدگاه نهج البلاغه بحث می کنیم :

امام علی (علیه السلام) می فرماید: الا وان الخطايا خيل شمس حمل عليها اهلها و خلعت لجمها فتفحمت بهم في النار الا وان التقوى مطايا ذلل حمل عليها اهلها واعطوا ازمتها فاوردهم الجنة (١٠٥).

"آگاه باشید که همانا خطاها و گناهان ، مانند اسبهای سرکش و لجام گسیخته ای هستند که لجام از سر آنها بیرون آورده شده و اختیار از کف سوار بیرون رفته باشد و عاقبت ، اسبها سواران خود را در آتش اندازند. و آگاه باشید که تقوی مانند مرکب های رهوار و مطیع و رامی هستند که مهارشان در دست سوار است و آن مرکبها با آرامش سواران خود را به سوی بهشت می برند".

آری ، انسانهای باتقوی نسبت به دایره وجود خویش مدیریت لایقی کسب کرده اند و بر وجود خویش حاکم گشته اند، و بر نفس اماره سرکش خود ولایت و ربوبیت یافته اند؛ زیرا که به دهن اسب سرکش نفس اماره ، لجام زده اند، چنانکه پیشوای متقیان علی (علیه السلام) فرمودند:

فاخذ امرؤ من نفسه لنفسه واخذ من حى لميت ومن فان لباق ومن ذاهب لدائم ، امرؤ خاف الله وهو معمر الى اجله ومنظور الى عمله . امرؤ لجم نفسه بلجامها وزمها بزماتها فامسكها بلجامها عن معاصي الله وقادها بزماتها الى طاعة الله (١٠٦).

"مردانی که از خود برای خود و از زندگی برای مرگ و از فنا برای هستی و بقا، و از رونده و گذرنده برای پاینده و باقی ، بهره گرفته اند و مایه فراهم آورده اند تا در آخرت آنها را یکار آیند. مردانی که از خدا ترسیدند در حالیکه تا رسیدن مرگ آنها را فرصت داده اند و تا انجام عمل آنها را مهلت داده اند. آنها مردانی اند که نفس سرکش خود را لجام زده و مهار آنها را اختیار دارند، پس نفس سرکش را بوسیله لجام کردنش از آنچه که خداوند نهی فرموده باز داشته و مهار آنها بسوی طاعت و فرمانبری از خداوند می کشند".

بینید امیرالمومنین علی (علیه السلام) در این جملات دربار شان مردانی را معرفی می کند که :

اهل تقوی یند که می توانند خود را از گناه حفظ کنند و شیطان را با یاد خدا فراری دهند، آنان با تقوای

الهی نفس خویش را مهار کرده و بر سر آن افسار انداخته اند و آن افسار را بدست خویشتن خویش گرفته اند تا با وسوسه های شیطانی به هر سمتی سوق داده نشوند، بلکه تنها به يك سمت حرکت کنند؛ آن هم الى طاعة الله .

انسان با تقوی افسار نفس خویش را بدست گرفته و تمایلات نفسانی خویش را مسخر خود گردانیده و اختیار قوای نفسانی اش را به عهده گرفته و بر آنان غالب و قاهر گردیده است . انسان باتقوی لجام نفس خویش را در دست دادن و آن را در مسیر خاصی حرکت می دهد. اساسا هر چیزی را که افسار می کنند برای آن است که در اختیار باشد، اسب را دهنه به دهانش می کنند تا در اختیار سوار قرار گیرد و هر سمت که سوار می خواهد حرکت کند.

لجام نفس انسان مومن در اختیار اوست ، آن را تنها در مسیر خدا حرکت می دهد. و این زمامداری نفس ، انسان را از گمراهی و بیراهه رفتن حفظ می کند و از معصیت باز می دارد، بار دیگر سخن حضرت امیر را بخوانیم :

...لجم نفسه بلجامها وزمها بزمامها فامسكها بلجامها عن معاصي الله وقادها بزمامها الى طاعة الله (۱۰۷).

و در خطبه دیگر علی (علیه السلام) می فرماید: عبادالله ان تقوى الله حمت اولياء الله محارمه والزمتم قلوبهم مخافته حتى اسهرت ليالهم واءظماءت هواجرهم فاخذوا الراحة النصب والرى بالظماء واستقربوا الاجل فبادروالعمل ، وكذبوا الامل فلاحظوا الاجل (۱۰۸).

"بندگان خدا همانا تقوای الهی ، اولیای خدا را در حمایت خود، از تجاوز به حریم منهیات الهی باز داشته است و ترس از خدا را ملازم دلهای آنان قرار داده است ، تا آنجا که شبهایشان را بی خواب (بواسطه عبادت) و روزهایشان را بی آب (به سبب روزه) گردانیده است ، پس آسایش (آخرت) را به رنج (دنیا) و سیراب شدن (در آن روز) را به تشنگی (امروز) تبدیل نمودند و مرگ را نزدیک دانسته و به انجام عمل نیکو شتافتند و آرزوها را دروغ پنداشته و بسر رسیدن عمر را در نظر گرفتند".

پس ، آنانکه اهل تقوای الهی اند، به گرد معاصی نگردند و لحظه ای از خوف خدا غافل نباشند، و بدینوسیله لحظه ای دلشان به خواب نمی رود، اگر چه چشم بر روی هم نهند، خواب را به بیداری و راحتی را به رنج مبدل کردند تا بدینوسیله گوهرجان خویش را پخته گردانند و نفس خود را به کمال رسانند، از خوردنیها و نوشیدنیها لب بسته اند تا در روز موعود الهی افطار نمایند و لحظه به لحظه مرگ را مشاهده کرده و لحظه ای دست از کوشش باز نمی دارند و خود را مهیای رفتن می کنند؛ لذا از عمر گذرای خود بزرگترین بهره های جاودانه را بر می گیرند.

تقوی حصاری بلند و غیر قابل نفوذ:

واعلموا عبادالله ان التقوى دارحصن عزيز والفجور حصن ذلیل ، لايمنع اهله ولايحرز من لجااء اليه ، الا وبالتقوى تقطع حمة الخطايا وباليقين تدرك الغايد القصوى (۱۰۹)

"بندگان خدا بدانید که تقوی و پرهیزگاری حصار و باروئی بلند و غیر قابل نفوذ است ، و بی تقوایی و گناه حصار و باروئی پست است که مانع و حافظ ساکنان خود نیست و آنکس که به آن پناه میبرد حفظ نمی کند. همانا بانروی تقوی ، نیش گزنده خطاکاریها بریده می شود و با یقین ، سرانجامی بلند مرتبه بدست می آید".

تقوی دیواریست باصلابت ، دیواریست باعزت که چیزی در آن نفوذ نمی یابد، پس بیائید تا به این حصن

حصین وارد شویم و خود را از گزند خطاکاریها مصون بداریم .

تقوی کلید هدایت و رهائی

حضرت علی (علیه السلام) می فرمایند: فان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عتق من کل ملکه و نجاه من کل هلكة ، بها ینج الطالب و ینجو الهارب و تنال الرغائب (۱۱۰).

"همانا تقوی کلید هدایت و رستگاری و ذخیره روز قیامت و سبب آزادی از هر بندگی و رهائی از هر تباهی است ، باتقوی ، حاجت در خواست کننده روا می گردد و گریزان نجات می یابد و عطاها و بخششهای بسیار دریافت می شود".

تقوی انسان را از بردگی هوا و هوس آزاد می کند، انسان را از زندان ، ماده و طبیعت رهائی می بخشد و بطور کلی می توان گفت از مملوکیت بیرون می آورد و برای او مالکی جز خدا باقی نمی گذارد. تقوی انسان را از قید هر رقیتی آزادی می بخشد ، - آن هم آزادی معنوی ، آزادی که نهایت عبودیت است . تقوی انسان را از بردگی پول و مقام و راحت طلبی و... آزاد می سازد و محفوظ می دارد. تقوی منجی انسان است ؛ و انسان را از هر پرتگاهی (چه فکری و چه عملی) نجات می دهد، او را از ورطه هلاکت به میدان صلابت و سلامت می آورد، "ونجاه من کل هلكة".

تقوی نور است رهائی بخش و حفظ کننده ، هم آزاد می کند و هم آزاد شده را حفظ می نماید، بدان شرط که او هم تقوی را حفظ نماید، همچنانکه تقوی او را پاسداری می کند.

تقوی مهار رفتار است :

اوصیکم عبادالله بتقوی الله فانها الزمام والقوام ، فتمسکوا بوثائقها واعتصموا بحقائقها، تؤ ل بکم الی اکنان الدعة و اوطان السعة و معاقل الحرز و منازل العز... (۱۱۱)

"ای بندگان خدا، شما را به تقوای الهی سفارش می کنم ، زیرا تقوی مهار است (که دارنده را به سعادت می رساند) و به ستونی می ماند (که نظم کارها را نگاه می دارد)، پس به بندهای استوار آن بیاویزید و به حقائق آن دست اندازید تا شما را به مواضع آسایش و آسودگی و سرزمینهای گسترده و حصارهای محفوظ و منزلهای ارجمند برساند...".

و در جای دیگر می فرماید: فاعتصموا بتقوی الله فان لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته (۱۱۲).

"پس به تقوای الهی چنگ زنید که همانا ریسمانی است با رشته های محکم و پناهگاهی است با دیوار بلند".

و در وصیتش به امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: فانی اءوصیک بتقوی الله - ای بنی - و لزوم امره و عماره قلبک بذکره ، والاعتصام بحبله ، وای سبب اوثق من سبب بینک و بین الله ان انت اخذت به (۱۱۳).

"پس ای پسر من تو را به تقوای الهی و ملازمت فرمان او و آباد نمودن دل خود را به ذکر او و چنگ زدن به ریسمان او سفارش می کنم . و کدام سبب و رشته ای از سبب و رشته بین تو و خدا استوارتر می باشد اگر به آن دست اندازی ؟".

پس بیائید، تا تقوای الهی را پیشه خود سازیم و بدینوسیله خود را از حسیض ذلت به اوج عزت برسانیم

. بیائید تا به جبل الهی ؟ رشته ای محکمتر از آن نیست ، اعتصام جوئیم ، و خود را از فرش به عرش الهی برسانیم بیائید تا به ریسمانی که يك سر آن بدست خدا است که فوق دستهاست ، جنگ بزنیم و به لقاء او نائل آئیم . بیائید تا با وارد شدن به حصن و مرز تقوی ، خود را مهالك و بدبختی ها مصون و محفوظ بداریم بیائید ریسمان خدا را رها نکنیم که هیچ ریسمانی و ارتباطی قویتر از ریسمان خدا و ارتباط با خدا نیست .

همه رابطه ها زوال پذیرند؛ الا رابطه با خدا، که ارتباط با مبداء قدرت است . بیائید تا بدینوسیله اخذ ارتباط کنیم و به اصل خویش وصل گردیم .

اکنون این قسمت از بحث را که پیرامون تقوی و تقوی پیشه گان بود با خطبه ای از علی (علیه السلام) که در قبرستان کوفه ایراد فرمودند به پایان می رسانیم .

قبرستان خاموش : یا اهل الدیار الموحشة والمحال المقفرة والقبور المظلمة ، یا اهل التربة یا اهل الغربة یا اهل الوحدة یا اهل الوحشة ، انتم لنا فرط سابق ، ونحن تبع لاحق ، اما الدور فقد سكنت واما الازواج فقد نكحت واما الاموال فقد قسمت ، هذا خبر ما عندنا، فما خبر ما عندكم ؟.

ثم التفت الى اصحابه فقال : "اما لواذن لهم فى الكلام ، لاخبروكم ان خيرالزاد، التقوى (۱۱۴).

حضرت امیر (علیه السلام) هنگامی که از صفین بازگشت و به گورستان کوفه رسید و چنین فرمودند:

"ای ساکنان خانه های ترسناک و جاهای ناآباد و بی کس و قبرهای تاریک ، ای خاك نشینان ، ای دور ماندگان از وطن ، ای اهالی تنهائی ، ای اهالی وحشت ، شما پیشرو مائید که جلو رفته اید و ما پیران شمائیم که به شما ملحق می گردیم ، به شما بگویم که خانه هایتان را دیگران ساکن شدند و زنهای شما را دیگران گرفتند، مالهای شما را قسمت کردند، این گزارش چیزی است که نزد ماست ، پس گزارش آنچه که نزد شماست چیست ؟...".

آنگاه حضرت به سوی یارانش نظر افکند و فرمودند: به خدا قسم اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده می شد به ما می گفتند که : "ان خيرالزاد التقوى".

"بهترین توشه و زاد برای سفر آخرت ، تقوی است ."

و چه خوب فرموده است استاد شهید مرتضی مطهری رضوان الله علیه :

"تقوی به معنای عام کلمه لازمه زندگی هر فردی است که می خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معین پیروی نماید. تقوای دینی و الهی یعنی اینکه انسان خود را از آنچه که از نظر دین در زندگی معین کرده ، خطا و گناه و پلید و زشتی شناخته شده و حفظ وصیانت کند و مرتکب آنها نشود".

خدایا همه ما را از تقوی پیشه گان و مخلصین درگاهت قرار بده .

ذکر خدا اسلحه اهل تقوی

ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون (۱۱۵).

"به تحقیق که تقوی پیشه گان چون با پنداری شیطانی برخورد کنند، خدا را یاد کنند و دردم به بصیرت

آیند".

این قسمت از بحث پیرامون اثر ذکر خدا در دفع وسوسه های شیطانی است .

شیطان با وسوسه هایش به دور حرم دل انسان باتقوی طواف می کند تا راهی به دل باز کرده و در آنجا خانه کند، و حصن دلش را به تصرف در آورد و از ذکر خدا غافل سازد، آنگاه به طرف جهنم سوقش دهد؛ اما انسان با تقوی با یاد خدا خود را متذکر ساخته و چشم دلش را بیدار گذاشته و بدین سبب او را از خود دور می سازد.

شیطان طائف دور کعبه دل با وسوسه هایش به طواف مشغول است تا اینکه در کعبه باز شود و او داخل گردد، چه اگر داخل شد، دیگر خروجش مشکل است مشکل .

تمام تلاش شیطان این است که در دل انسان راه یابد؛ زیرا که دل مرکز فرماندهی است ، اگر سنگر فرماندهی به تصرف شیطان در آمد انسان را مغلوب خود می کند و از حرکت باز می دارد و او را فرمانبر خود می سازد.

مستقر گاه روح است این حصار / باز داریدش ز دشمن زینهار دشمنان هستند افزون از شمار / در کمین بنشسته در دور حصار تابگیرند این حصار بی نظیر / تا نمایند آن خلیفه حق اسیر عقل را در چاه ظلمانی کنند / پس در آن اقلیم ویرانی کنند عقل را دور افکنند از بزم روح / پس بر او بندند ابواب فتوح هم ببندندش ره افلاک را / هم ره آمد شد افلاک را دور او گیرند پس اهریمنان / سوی خود خوانند او را هرزمان تابه سوی خود کشند آن شاه را / منسوخ سازند چهره ماه را(۱۱۶).

آری وقتی که قلعه دل به شیطان سپرده شود، تقوی بانگ الفرار سر می دهد، چون این دل ، افسار شده شیطان است و به دنبال تصرف دل ، اعضاء و جوارح آدمی هم به خدمت و اسارت او در می آیند.

اگر شیطان در دل انسان راه یافت ، دیگر آن دل نمی تواند رخننده گوهر سبحانی و مخزن اسرار الهی باشد؛ مگر در قلب پر شید وریا، نور خدا، باصدق و صفا دیده می شود؟ مگر دلی را که پر از حرص و طمع به دنیا است ، می توان باغ رضوان یا عرش رحمان یا مرغ ایمان خواند؟

پس بیائیم : این دل را نگهبانی کنیم ، تقوی را پاسداری نمائیم ؛ تا دیو پلید به درون آن راه نیابد، دائم الذکر باشیم ، چنان باشیم که وقتی شیطان اطراف دل ما حضور می یابد و ما را به گناه تحریک می کند، ماهم عهد خود را با خدای یکتا به یاد آوریم ، چنانکه گویا تازه عهد بسته ایم .

دمیدم دل ما را از الست پیغام است / از بلی بلی جانرا تازه تازه اسلام است (۱۱۷)

بیائید در برابر حمله های شیطانی سپر "ذکر الله" را علم کنیم و بدینوسیله نگذاریم آسیبی به دل وارد آید و دشمن به آن نزدیک شود، زیرا که نزدیکی او برابر راست با دوری خدا، "این دل که منزلگه یار است با اغیار چکار است ؟" چرا بند ارتباط با خدا را رها کنیم و دل را به ناپایداران ببندیم ؟ مگر نه این است که این ارتباط باغیر، خفض قلب است .

قال الصادق (علیه السلام) "خفض القلب فی الاشتغال بغير الله" (۱۱۸).

"پست و زیون می شود قلبی که به غیر از خدا مشغول باشد".

و همین اشتغال به غیر خدا موجب می شود که آدمی از ذکر حق ملول و دل تنگ گردد.

چنانکه خدای سبحان در قرآن می فرماید:

واذا ذكر الله وحده اشماءزت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة واذا ذكر الذين من دونه اذاهم يستبشرون (۱۱۹).

"و هرگاه که خدا به یگانگی یاد شود، آنانکه به قیامت ایمان ندارد، ملول و دلتنگ می شوند و چون هرکس دیگر غیر از خدا یاد بشود، آنان شاد و خرم می گردند".

و اینان سرانجام بر اثر اشتغال به غیر حق و نسیان از ذکر خدا، بیشتر در دام هوا و هوس می پیچند تا اینکه دست آخر به حال کفر جان دهند، یا کفر عملی یا کفر فکری .

و اما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الى رجسهم وماتوا وهم كافرون (۱۲۰).

"و اما آنانکه دلهایشان مریض است ، بر پلیدی آنان پلیدی افزود تا بحال کفر مردند".

في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب اليم بماكانوا يكذبون (۱۲۱).

"دلهای آنان مریض است ، پس خدا بر مرض ایشان بیفزاید، و برای آنان عذابی دردناک است به این سبب که دروغ می گویند".

دلهای پر از غبار و آشوب / هرگز نشود مقام محمود

پس همان بهتر که دل را از غیر خدا پاک گردانیم و تنها دل به او ببندیم و بس . و به قول فیض کاشانی :

بهر چه بستم جز حق شکسته باز آمد / دل مرا به جز از یا حق نمی شاید

ای برادر یاد او را پیشه کن :

برای مبارزه با هوا و هوس هیچ سلاحی بهتر و قوی تر از سلاح ذکر نیست . انسان باتقوی چون در همه حال با یاد خداست ، لذا شیطان هم در همه حال از او گریزان است . هر گنجی که محافظ دارد و محافظین آن شبانه روز به پاسداری از آن مشغول باشند راهی برای ربودن آن نیست ملا احمد نراقی می گوید:

ای برادر یاد او را پیشه کن / دل رها از چنگ هر اندیشه کن بند بردار ای پسر از پای دل / پس بین جولان روح افزای دل دل پرداز از هوای این و آن / بر دردل روز و شب شو پاسپان تا در آن جز یاد جانان ای پسر / ره نیابد هیچ سودائی دگر

شیطان از یاد خدا فرار می کند:

به آیاتی در این زمینه توجه فرمائید:

اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا.

"... وقتی که اندیشه شیطانی به سراغ ایشان (مؤمنین) می رود، خدا را به یاد می آورند".

بسم الله الرحمن الرحيم ، قل اعوذ برب الناس ملك الناس ، اله الناس من شرالوسواس الخناس ،
الذى يوسوس فى صدور الناس ، من الجنة والناس .

"...بگو پناه می برم به پروردگار مردم ، فرمانروای مردم ، معبود مردم ، از شر وسوسه گر خناس آنکه
در سینه های مردم وسوسه می کند، چه خناسان جنی و چه انسانی ."

آنانکه تقوی پیشه کردند، هنگامی که شیطان حول دل آنان می چرخد و وسوسه می کند به یاد خدا می
افتد و بینا می گردند، لذا به دشمن مهلت انجام هیچگونه فعالیتی را نمی دهند. خداوند در این زمینه می
فرماید:

والذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ، ذكروا الله ، فاستغفروا لذنوبهم (۱۲۲)

"آنانکه وقتی کار زشتی مرتکب شدند یا بخود ستم کردند، به یاد خدا می افتند و از گناهان خود استغفار
می کنند". یاد خداست که انسان را از زشتی و پلیدی باز می دارد، و دل او را بوسیله توبه و استغفار از
گناهان می شوید.

وسواس خناس

بعضی گفته اند شیطان را از این جهت وسواس خناس خوانده اند که لایزال آدمی را وسوسه می کند و
به محض اینکه انسان به یاد خدا می افتد پنهان می شود و عقب می رود، بازهمینکه انسان از یاد خدا
غافل شود. جلو می آید و به وسوسه می پردازد، و مراد از "صدور الناس"، محل وسوسه شیطان
است ، چون شعور و ادراک آدمی بحسب استعمال شارع به قلب آدمی نسبت داده شده ، که در قفسه
سینه قرار دارد و قرآن هم در این باب فرموده : "ولكن تعمى القلوب التى فى الصدور". (۱۲۳) یعنی
ولی دلهایی که در سینه هاست کور می شود"، و جمله "من الجنة والناس"، بیان وسواس خناس است
، و در آن به این معنا اشاره شده که بعضی از مردم کسانی هستند که از شدت انحراف ، خود شیطانی
شده اند و در زمره شیطانها قرار گرفته اند، همچنانکه قرآن ، درجاتی دیگر نیز فرمود: "شیاطین الانس
والجن". (۱۲۴).

در مجمع البیان ، از انس ابن مالك روایت شده که گفت ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)
فرمود: "شیطان پوزه خود را بر قلب هر انسانی خواهد گذاشت ، اگر انسان به یاد خدا بیفتد، او می
گریزد و دور می شود؛ ولی اگر خدا را از یاد ببرد، دلش را می خورد"، مرحوم ملا احمد نراقی تأثیر یاد
خدا را در راندن شیطان ، در مثنوی طاقدیس خود چنین آورده است :

چون زترك سجده آن دیورجیم / رانده شد از درگه حی قدیم بر میان بست آن لعین بدگهر / از برای کینه
آدم کمر در هلاک دودمان بوالبشر / می کند هر لحظه تدبیری دگر دامها افکنده اندر راهها / کنده اندر
راهها صد چاهها یکقدم نبود که نبود در کمین / جامغولی از تبار آن لعین جامغولان جمله کف بردامها /
در تکاپو بامها تاشامها در کف هر يك کمندی تابدار / تا کند فرزند آدم را شکار آدمی چون بگذرد
پیرامنش / پالهنکی افکند درگردنش هیچ دانی چیست پیرامون آن / غیریاد حق به دل دادن نشان تا که
بایاد حق باشد قرین / می نیاید ره در آنجا آن لعین خانه ای که آنجا عسس را مسکن است / کی در
آنجا دزد راه رهنست دور باش شه به شهری چون رسید / دزد از آنجا رخت خود بیرون کشید پرتو
خورشید چونکه افتد در جهان / می شود خفاش در کنجی نهان در رهی کانی پی شیری بود / نگذرد
دیگر ز آنجا دیو و دد پرتو خورشید رخشان است این / فوج خفاش است از آن خوار و مهین دل چو شد
خالی زیاد گردگار / منزل شیطان و دیو و دد شمار

آری آنجا که انسان به ذکر حق متذکر است ، دیگر وسوسه شیطان از کار می افتد و در آن دل که به ذکر خدا روشن است ، برای تاریکی و ظلمت گناه و معصیت دیگر جایی باقی نمی ماند، در آن دل که نور حق و فرشته حق وجود دارد جایی برای دیو رجیم وجود ندارد، به قول حافظ.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار / دیو چو بیرون رود فرشته در آید

و چه خوب فرمود علی ابن ابیطالب (علیه السلام) به فرزندش امام حسن مجتبی (علیه السلام) که :
وعمارۃ قلبك بذكره والاعتصام بحبله (۱۲۵). "آباد کن قلبت را به ذکر خدا و چنگ بزن به ریسمان او".

چونکه یاد حق ، حیات و آبادی دل است ، ذکر حق است که کاخ رفیع فضائل اخلاقی را سالم و آباد نگه می دارد. پس به یاد حق باش تا قلبت زنده و آباد باشد و اعمال نیکت محفوظ بماند هم برای زندگی دلت ، اهمیت قائل باش و هم برای زحماتی که در راه انجام اعمال حسنه کشیده ای .

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید:

یرون اهل الدنيا يعظمون موت اجسادهم وهم اشد اعظاما لموت قلوب احیائهم (۱۲۶).

"دنيا داران ، مرگ جسمهای خود را خیلی بزرگ و سخت می بینند و حال آنکه مرگ دل زنده گان آنها شدیدتر و سخت تر است ،".

"وبذكرك عاش قلبی " زندگی دل ، در پرتو "ذکر" است و مرگ آن در غفلت از "ذکر"، زیرا که ثمره گناه تاریکی و موت قلب است . مولانا در مثنوی معنوی در این زمینه می گوید:

خانه آن دل که ماند بی ضیا / از شعاع آفتاب کبریا تنگ و تاریک است چون جان جهود / بی نوا از ذوق سلطان و دود نی در آن دل تاب نور آفتاب / نی گشاید عرصه و نه فتح باب گور خوشتر از چنین دل مرتورا / آخر از گور دل خود برترا زنده و زنده زادای شوخ و شنگ / دل نمی گیرد تو را زین گورتنگ یوسف وقتی و خوشید سما / زن چه وزندان بر آور و نما یونست در بطن ماهی پخته شد / مخلصش رانیست از تسبیح بد گر نبودی او مسیح بطن نون / حبس و زندانش بدی تا یبعثون او به تسبیح از تن ماهی بجست / چیست تسبیح ، آیت روز الست (۱۲۷)

زندگی در پرتو اخلاق (ذکر الله)

بذکر خدای مسلح شویم

انسان وقتی احساس کند از ناحیه ای در خطر است ، فوراً به تکاپو می افتد، خود را مهیا و مسلح می کند خواب را از دیدگانش می برد و مدام مواظب و بیدار است ؛ تا اینکه اگر با آن خطر مواجه شد به مقابله برخیزد. حال که انسان از ناحیه دشمنی در خطر است که هیچ وقت سنگرش را ترك نمی کند و همیشه آماده و مراقب است تا لحظه ای طرف مقابلش روی برگرداند یا چرتی بزند، تا بر او حمله ور شود، چرا مدام مسلح و مواظب نباشد؟ حال آنکه برای انسان اسلحه هائی ساخته شده است که با بکار بردن آنها در این جنگ ، توان و طاقت مقابله از دشمن گرفته می شود تا جایی که دشمن می گوید من از مقابله با این گروه ، نا توانم ، و این را هم باید دانست که دشمن سلاحهائی دارد که گاهی با بکار بردن کوچکترین آنها، انسان را مغلوب می کند، مثلاً با يك لحظه غفلت از جانب انسان ، شیطان يك عمر حاکمیت پیدا می کند، تا جایی که طرف را با خود متحد و موافق می سازد.

غفلت ، اسلحه شیطان : لحظه تسلط شیطان بر انسان ، همانا لحظه غفلت است ؛ آن زمان که انسان

اراده گناه می کند همان زمانی است که از یاد خدا و قیامت غافل مانده و همه شقاوتها و بدبختی های انسان از همین لحظه آغاز می شود.

خداوند در این زمینه می فرماید:

ساصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغيرالحق وان يروا كل آية لايمنونوا بها وان يروا سبيل الرشدين لايتخذوه سبيلا وان يروا سبيل الغي يتخذوه سبيلا ذلك بائناهم كذبوا باياتنا وكانوا غافلين (۱۲۸).

"و کسانی را که در زمین بنا حق تکبر می ورزند، از آیات خویش منصرف خواهیم کرد؛ که هر آیه ای ببینند بدان ایمان نیاوردند. اگر راه رشد را ببینند آنرا پیش نگیرند، و اگر راه ضلالت را ببینند آنرا پیش گیرند؛ زیرا که آیات ما را تکذیب کرده و از آن غفلت ورزیده اند".

در این آیه کریمه چند محرومیت را که بر اثر غفلت از آیات الهی برای انسان بوجود می آید، ذکر شده است که همه محرومیتهای اساسی و پایه ای است که مبداء تمام محرومیت ها خواهند بود:

۱ - محرومیت از شناخت .

۲ - محرومیت از ایمان

۳ - محرومیت از رشد و کمال و برخورداری از طلال و گمراهی

همه این بدبختی ها و محرومیت ها، در اثر غفلت از مبداء و معاد است . این است که می بینیم در آیات و روایات ، تأکید بسیار در یاد خدا و روز قیامت و آیات الهی شده است ؛ زیرا در اثر غفلت از آنها، شیطان حضور خود را در قلب انسان قوی می کند و بدین سبب انسان را وادار به ادامه کجرویهای خویش می کند تا اینکه رهسپار جهنم گردد و در آن خلد یابد.

ان الذين لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا بها والذين هم عن آياتنا غافلون ، اولئك ماوعوهم النار بما كانوا يكسبون (۱۲۹).

"البته آنانکه به لقاء مادل نیستند و امیدوار نیستند، و بزندگی پست دنیا دلخوش و دلبسته اند و به آن اطمینان یافته اند (اطمینان کاذب) و آنهایی که از آیات ما غافلند، هم اینان هستند که عاقبت به کردار زشت خود در آتش ماءواگیرند".

اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئك هم الغافلون لاجرم انهم في الآخرة هم الخاسرون (۱۳۰).

"هم اینان هستند که خدا بر قلبها و گوشها و دیدگانشان مهر نهاده و اینان همان غافلانند، بدین جهت است که در عالم آخرت بسیار محروم و زیانکار خواهند بود".

ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والانس لهم قلوب لايفقهون بها ولهم اعين لايبصرون بها ولهم اذان لايسمعون بها اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون (۱۳۱).

"و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم ، چه آنکه آنها را دلهایی است بی ادراک معرفت و دیده هایی بی نور بصیرت و گوشهایی ناشنوا ی حقیقت آنها مانند چهار پایانند بلکه بسی گمراه ترند زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده را داشتند و باز عمل نکردند آنها مردمی هستند که غافل

شدند".

در این آیه کرمیه غافلان را با این ویژگیها معرفی می کند:

۱ - آنها از اهل جهنم اند

۲ - قلبهای بدون ادراک و معرفت دارند

۳ - چشمهای بدون نور بصیرت دارند

۴ - گوشهای بدون شنوایی حقیقت دارند

۵ - بنابراین آنها همانند حیوانات اند؛ بلکه بدترند.

پس متوجه شده ایم که راه ورود شیطان به دل و خروج ارزشها از آدمی ، همان غفلت از خداست اگر انسان لحظه ای از مراقبت دل غافل شود، شیطان به حصار دل وارد خواهد شد و آدمی را کور و کر و لال و زیانبار خواهد ساخت . لذا ما باید همواره روان خود را با بندگی خدا عجم سازیم و خود را از فضای سرشار از غفلت و بی خبری بیرون آوریم ؛ زیرا که غفلت مجرائی است برای فراموشی خدا و غلبه شیطان بر انسان چنانکه خداوند متعال فرمودند: "استحوذ علیهم الشیطان فاءنسیم ذکر الله" (۱۳۲).

مبارزه با غفلت

برای مبارزه با غفلت راههای زیادی ذکر شده است ولی مادر اینجا بطور مختصر به سه راه آن اشاره خواهیم کرد. و بحث مفصل آن برای جزوات آینده باقی می ماند ان شاء الله .

۱ - مراقبه و مراوده و محاوره

۲ - محاسبه نفس

۳ - عبرت گرفتن و اندیشه در حوادث

راه اول : مراقبه مراقبه ، یعنی آدمی از خود مراقبت و حراست نماید؛ یعنی خود را زیر نظر بگیرد و قبل از هر چیز خدا را بر خود ناظر بداند.

مراقبه ، یعنی آدمی قبل از عمل ، خود را ارزیابی کند، انگیزه های اعمالش را مورد بررسی قرار دهد که چرا و چگونه و برای چیست ؟ خواجه عبدالله انصاری در معنی و درجات مراقبه چنین می گوید:

ان المراقبة دوام ملاحظة المقصود (۱۳۳) "همانا مراقبت عبارت است از اینکه مقصود وهدف را دائما در نظر داشته باشیم ".

سالك باید مدام به حضرت باری تعالی نظر داشته باشد و رضای او را بطلبد و او را بر کارها و احوال خویش ناظر ببیند، آنگاه خواجه مراقبه را به سه درجه تقسیم می کند:

الدرجة الاولى : "مراقبة الحق فى السیر اليه على الدوام بين تعظیم مذهب ومداباة حامله و سرور باعث

."

یعنی سالک در سیر به سوی حق . دائما به مراقبه از حق تعالی می پردازد، که این مراقبه دارای سه جنبه است .

اول : سالک باید چنان توجهش به عظمت حضرت حق معطوف باشد که هر چیز دیگر را خوار و حقیر بشمارد.

دوم : سالک در نتیجه چنین تعظیمی خود را در کمال نزدیکی به حضرت حق باید بداند.

سوم : شادمانی خود را در سیر و سلوك دائما حفظ می کند تا انگیزه او باری ادامه این سیر باشد، و فتور و اهمال در عزمش راه نیابد(۱۳۴).

در این مرحله آدمی در سیر به سوی حضرت حق جل جلاله ، می کوشد تا از حدود و مسیر دین خارج نشود و مراقب مسائل روز مره اش باشد تا هر آنچه را که انجام میدهد، طبق دستور شرع انجام پذیرد و خود را به اخلاق و طاعات نیکو بیاراید تا خدای او را بپسندد.

والدرجة الثانية : "مراقبة نظرا لالحق اليك برفض المعارضة وبالاعراض عن الاعتراض ونقض رعونة التعرض" (۱۳۵).

"این مرحله عبارتست از مراقبت کردن از نظر لطف حق به سوی خودت ، به اینکه چیزی که معارض با آن است بزدائی و از رویگردانی از نظر حق رویگردان باشی و روحیه تعرض نسبت به حق را که ناشی از سستی و نادانی است در خودت بشکنی ."

آدمی در این درجه از مراقبت ، خداوند متعال را مراقب خود می داند و یقین یافته است که خداوند همیشه او را مشاهده و مراقبه می کند، و به احوال او و اسرارش علم دارد.

والله يعلم مافی قلوبكم و كان الله عليما حكيما(۱۳۶).

"وكان الله على كل شيء رقيبا"(۱۳۷)

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند:

اعبدوا لله كأنك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك

"خدا را چنان عبادت کن که گوئی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند" مسلم در دل چنین آدم مراقب و مواظبی جائی برای هوا و هوس باقی نمی ماند.

الدرجة الثالثة : مراقبة الازل بمطالعة عين السبق (۱۳۸).

"در این درجه از مراقبه ، انسان کیفیت تجلیات پروردگار عالم را مورد نظر دارد و آیات و افاضات الهی را مورد مشاهده قرار می دهد که چگونه ظهور و بروز دارند.

توجه و تذکر: باید دانست همانگونه که آدمی از خویش بر می خیزد، دشمن او هم به مراقبه از او می پردازد تا اینکه لحظه ای خود را از نظر اندازد و از چگونگی افکار و اعمالش غافل بماند؛ و او در این لحظه بر او غلبه می یابد و سرانجام متولی امورش می گردد. پس اگر سالک می خواهد از مسیر حق

خارج نشود و امور زندگیش بر محور حق به چرخد و مدام بذکر حق متذکر باشد؛ بداند که شیطان عکس اینها را طالب است و بدین خاطر به مراقبت از انسان برخاسته است و هرگز سنگر دیدبانی اش را ترك نمی کند، آنکس موفق است که مراقب است و دلش حرم خدا واقع شده باشد.

گرنور عشق حق به دل و جانت اوفتد / بالله كز آفتاب فلك خویترشوی یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر / كز آب هفت بحر به يك موی ترشوی

آنکس که یاد خدا در دلش زنده است از هیچ چیزی رنگ نمی پذیرد و از آب هفت دریا به اندازه مویی تر نمی شود، در اجتماع حضور می یابد و کوچکترین انحرافی پیدا نمی کند؛ چون بذکر خدا مشغول است .

مرد جنگ بیدار است : مردی که در میدان جنگ حضور می یابد همیشه بیدار و مراقب و متوجه است که مبادا دشمن او را غافلگیر کند و اسیر خود نماید. خواب برای يك جنگجو در میدان جنگ ، برابر با مرگ و نابودی اوست ، يك لحظه غفلت از دشمن درون و برون - آن هم دشمن مکار - برابر با نابودی آدم است . علی (علیه السلام) در یکی از نامه های مبارکش به اهل مصر نوشته و به مالك اشتر فرستاده بود، چنین می نویسد:

ان اخال الحرب الارق ومن نام لم ينم عنه (۱۳۹). "مرد جنگجو، بیدار و هشیار است ، و اگر او را خواب فراگیرد، دشمن او آسوده نشود. خواب نبرده و بیدار است " این تنها برای جنگهای بیرونی و صوری نیست ، که اگر يك جنگجو در سنگر به خواب رفت ، دشمن او را غافلگیر می کند و از بین می برد، بلکه برای جنگ های درونی نیز چنین است ، که اگر انسان سالك لحظه ای غافل ماند دشمن از او غافل نخواهد ماند، و بلکه از لحظه غفلت استفاده کرده و بر او می تازد.

آری ، ان اخال الحرب الارق و من نام لم ينم عنه يك رزمنده در میدان جنگ ، ارق است ، خواب در چشمش فرو نمی رود. و اصلا او را با خواب کاری نیست ، او سراسر بیداری و توجه است ، انسان جنگجو برادر جنگ است . بیدار است ، چون رقیب او بیدار است ، غفلت در برابر دشمن یعنی ، پیروزی دشمن . آن انسانی هم که وارد میدان جنگ و جهاد اکبر می شود، باید بداند که در مقابل دشمنی قرار گرفته که لحظه ای خواب ندارد و در عین حال خیال و مکار است ؛ توطئه گر و سوسه انداز است ؛ لذا باید لحظه ای غافل نماند، بلکه دائم الحضور و دائم الذکر باشد؛ اصلا خواب به چشمش فرو نرود؛ زیرا دشمن از چشم بیدار مخفی می گردد.

راه دوم : محاسبه نفس (۱۴۰)

راه سوم : عبرت گرفتن و اندیشه در حوادث در زندگی انسانها در طول تاریخ ، قضایا و حوادث متعددی روی می دهد که انسانها در برابر این حوادث دو قسمند:

۱ - يك گروه مردمی هستند نادان که از حوادث و رویدادها، سرسری می گذرند و دقت و تأمل نمی کنند.

۲ - گروهی هستند که در آن حوادث تفکر و تأمل نموده و تجربه می آموزند تا بدین سبب نیروی عقل خویش را بکار انداخته و خطاهای کمتری را مرتکب شوند.

انسانی که سرگذشت اقوام گذشته و حال را مورد مطالعه قرار می دهد، خوب و بد آنها را تشخیص می دهد و از رفتار آنها در زندگی عبرت می گیرد و تجربه تازه کسب می کند... و همه اینها را به صورت تجربیاتی منظم در خزانه فکر و حافظه خویش جایگزین می کند، تا از آنها به عنوان برنامه های زنده زندگی استفاده نماید و بدینوسیله از اشتباه خود بکاهد، چون او در مدرسه زندگی نيك و بد را

آموخت ، و گذشته را مورد نظر قرار داده ، شکست خوردگان و عامل شکستشان ، و پیروز ماندان و عامل پیروزیشان را مورد مطالعه قرار داده ، و لذا در زندگی اش از راهی می رود که موفقیت در آن است ، او دیگر خود را به فساد و تباهی نمی کشاند، چون دید که فساد، اهلش را چه کرد. و به کجا برده است . او به وسیله عبرت آموزی ، فکر خود را به راه راست هدایت می کند و از انحراف باز می دارد.

این چنین انسانی با مطالعه و تجزیه و تحلیل وقایع تاریخی و سرگذشت دیگران ، راه و بیراهه را سود و زیان ، خوب و بد، دوست و دشمن را... از هم تشخیص می دهد، لذا بدینوسیله زندگی پاک و باصفائی را صاحب خواهد بود - زندگی به درازای تاریخ با بهره برداری سالم از تاریخ .

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لا یلسع المومن من جحر واحد مرتین

"انسان عاقل از يك سوراخ دوبار گزیده نمی شود".

زیرا انسان عاقل در زندگی همراه با تجربیاتش فعالیت می کند، از اشتباه و خطای خویش درس عبرت می گیرد.

توجه به آیات و روایات

آیات : فاتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم بانهم کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین (۱۴۱).

"پس ما انتقام گرفتیم از ایشان (فرعونیان) که آنها را در دریا غرق کردیم ، برای اینکه آنها نشانه های ما را تکذیب کردند و از آیات ما غافل بودند".

فالیوم ننجیک بیدنک لتکون لمن خلفک آیه و ان کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون (۱۴۲).

"پس امروز نجات دادیم جسم تو را تا اینکه برای جانشینان خود، نشانه ای باشی و بدرستی که بسیاری از مردم از نشانه های ما غافلند".

کم ترکوا من جنات و عیون وزروع و مقام کریم ، ونعمة کانوا فیها فاکهین ، کذلک واورثناها قوما آخرین فما بکت علیهم السماء والارض و ما کانوا منظرین (۱۴۳).

"چه بسا باغها و چشمه سارها و کشتزارها و جایگاههای ارجمند و نعمتی که در آن شادمان بودند، بجا گذاشتند، این چنین است رسم روزگار که ما آنها را به قومی دیگر میراث دادیم . آنگاه آسمان و زمین بر آنها نگریست و از مهلت دادگان نبودند".

لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب (۱۴۴).

"همانا در حکایت آنان (یوسف و برادرانش یوسف و عزیز مصر) برای صاحبان عقل عبرت خواهد بود".

و در جای دیگر فرمودند: فاقصص القصص لعلهم یتفکرون (۱۴۵).

مولوی نیز در مثنوی داستانی جالب در لزوم عبرت گرفتن از گذشتگان و ترک راهی که باعث سقوط آنان می شود آورده است :

"داستان از این قرار است که شیر و گرگ و روباه باهم برای طلب و بدست آوردن شکار، به کوهستان می روند و يك گاو و يك بز کوهی و يك خرگوش را شکار می کنند و به جنگل می آورند. گرگ و روباه از طعمه، طمع می برند و می خواستند که شیر آنها را به عدل تقسیم کند. ولی شیر که از وسوسه های آنان آگاه بود، با خود گفت: بنمایم سزا مر شما را ای خسیان گدا. بالاخره شیر به گرگ می گوید که تو صیدها را قسمت کن:

گفت شیر ای گرگ این را بخش کن / معدلت را نو کن ای گرگ کهن نایب من باش در قسمت گری / ناپدید آید که توجه گوهری گفت ای شه گاو وحشی بخش توست / آن بزرگ و تو بزرگ و زفت و چست بزمرا که بزمیانه است وسط / روبها خرگوش بستان بی غلط شیر گفت ای گرگ چون گفتی؟ بگو / چون که من باشم تو گوئی ما و تو؟ گرگ خود چه سگ بود کو خویش دید / پیش چون من شیر بی مثل و ندید گفت پیش آکس خری چون تو ندید / پیشش آمد، پنجه زد او را درید چون ندیدش مغز و توپیر رشید / در سیاست پوستش از سرکشید گرگ را برکند سر آن سرفراز / تا نماند دو سری و امتیاز

بعد از اینکه شیر سر گرگ را می کند و گرگ در خاک و خون به غلتیدن می افتد روباه را می خواند:

بعد از آن رو شیر با روباه کرد / گفت این را بخش کن از بهر خورد سجده کرد و گفت کین گاوسمین / چاشت خوردت باشد ای شاه مهین وین بز از بهر میانه روز را / یخنه ای باشد شه پیروز را و آن دگر خرگوش بهر شام هم / شبچه ای شاه با لطف و کرم گفت ای رو به تو عدل افروختی / این چنین قسمت ز که آموختی؟ از کجا آموختی این ای بزرگ / گفت ای شاه جهان از حال گرگ گفت چون در عشق ما گشتی گرو / هر سه را برگیر و بستان و برو چون گرفتی عبرت از گرگ دنی / پس تو رو به نیستی شیر منی عاقل آن باشد که عبرت گیرد از / مرگ یاران در بلای محترز رو به آن دم بر زبان صد شکر راند / که مرا شیر از پس آن گرگ خواند گر مرا اول به فرمودی که تو / بخش این را، که برای جان از او؟ پس سپاس او را که ما را در جهان / کرد پیدا از پس پیشینیان تا شنیدم آن سیاستهای حق / بر قرون ماضیه اندر سبق تا که ما از حال آن گرگان پیش / همچو رو به پاس خودداریم پیش امت مرحومه زین رو خواندمان / آن رسول حق و صادق در بیان استخوان و پشم آن گرگان عیان / بنگرید و پند گیرید ای مهان عاقل از سر بنهد این هستی و باد / چون شنید انجام فرعونان وعاد و نه بنهد دیگران از حال او / عبرتی گیرند از اضلال او(۱۴۶)

نکاتی چند که این داستان قابل توجه می باشد عبارتند از:

۱ - عدم کبر و غرور در مقابل خداوند متعال و رسولان الهی .

۲ - عدم آمیزش باطل خود با حق - تا اینکه بدینوسیله جامعه ای را نیالوده و از آب گل آلود ماهی نگرفت - همانند گرگ که برای سیری شکم خود و جلوه دادن خود، ابتداء سخن از بزرگی و عظمت شیر می راند تا بدینوسیله کار خود را به ثمر رساند.

۳ - عبرت گرفتن از سرنوشت دیگران ؛ آنان که ادعای خدای می کردند و بر مردم بدلخواه خود حکم می راندند سرنوشتی همانند سرنوشت گرگ یافتند (در تمثیل مذکور بیشتر همین جنبه آن مورد نظر ماست).

۴ - باید سپاس خدای گذارد که ما را در دورانهای خلق کرده است که قبل از ما ملتها و گروههایی بودند که در صحنه های گوناگون زندگی، تکاپو کرده اند و هر کدام برای خود راه و رسمی برگزیده بودند که اکنون نتایج همه آنان را تاریخ برای ما نگهداشته است. کاخهای ویران، تخت های واژگون و جسدهای پوسیده آنان ... همه برای ما به عنوان يك آموزشگاه زنده و گویا حاضرند. بر ماست که از آنان درس عبرت گرفته و راهی را که آنان رفته اند پیش نگیریم.

به قول شاعر:

به مصر رفتم و آثار باستان دیدم / به چشم آنچه شنیدم ز داستان دیدم بسی چنین و چنان خوانده بودم
از تاریخ / چنان فتاد نصیبم که آنچنان دیدم گواه قدرت شاهان آسمان درگاه / بسی هرم ز زمین سر به
آسمان دیدم تو کاخ دیدی و من خفتگان در دل خاک / تو نقش دیدی و من نعش ناتوان دیدم تو تخت
دیدی و من بخت واژگون از تخت / تو صخره دیدی و من سخره زمان دیدم تو تاج دیدی و من تخت
رفته بتاراج / تو عاج دیدی و من مشمت استخوان دیدم تو عکس دیدی و من گردش جهان برعکس / تو
شکل ظاهر و من صورت نهان دیدم تو چشم دیدی و من دیده حریصان باز / هنوز در طمع عیش
جاودان دیدم میان این همه آثار خوب و بد به مثل / دو چیز از بدو از خوب تواءمان دیدم یکی نشانه
قدرت یکی نشانه حرص / دو بازمانده ز دیوان خسروان دیدم

همچنین حکیم خاقانی در قصیده معروف ایوان مدائن می گوید:

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان / ایوان مدائن را آئینه عبرت دان ... (۱۴۷)

شاعری دیگر، حکایت عبرت انگیزی را در ابیات زیر آورده است :

نادره پیری ز عرب هوشمند / گفت به عبدالملك از روی پند روی همین مسند و این تکیه گاه / زیر همین
قبه و این بارگاه بودم و دیدم بر این زیاد / آه چه دیدم که دو چشمم مباد تازه سری چو سپر آسمان /
طلعت خورشید ز رویش نهان بعد ز چندی سر آن خیره سر / بد بر مختار بروی سپر بعد که مصعب
سرور و سردار شد / دستکش او سر مختار شد نك سر مصعب به تقاضای کار / تا چه کند با تو دگر
روزگار؟

باید خدای را شکر کرد که ما را بعد از دیگران آفرید تا با تاءمل در سرنوشت آنان خود را از سقوط و
گمراهی نجات دهیم ، همچنانکه روباه سپاس خدای را گفت که بعد از گرگ فرا خوانده شد.

پس سپاس او را که ما را در جهان / کرد پیدا از پس پیشینیان تا شنیدیم آن سیاستهای حق / بر قرون
ماضیه اندر سبق تا که ما از حال آن گرگان پیش / همچو رو به پاس خود داریم بیش

حال ای جوان ! باید به حال پیران بنگری و از پشت گوژ و موی سفید آنان درس عبرت بگیری ؟ و
قدردان عمر خویش باشی از آن استفاده های بیشتری ببری و آن را برای رسیدن به کمال لایقت به
فعالیت بیشتری وادار نمائی .

جوانی گفت با پیر دل آگاه / که خم گشتی چه میجوئی در این راه جوابش گفت پیر خوش تکلم / که
ایام جوانی کرده ام گم

و در وصیتنامه اسکندر آمده است :

شنیدم در وصایای سکندر / که گفتی با ارسطوی هنرور که از روی زمین چون دیده بستم / برون آرید از
تابوت دستم که تا بیند مغروران سرمست / که از دنیا برون رفتم تهیدست

بنابراین همه حوادث روزگار، مرگ عزیزان ، ویرانی کاخ ظالمان ، خم شدن پیرمردان ، عالم شدن
عالمان و... تذکری می باشند برای بیداری انسان از خواب غفلت .

روایات :

علی (علیه السلام) می فرماید: کسب العقل الاعتبار والاستظهار و کسب الجهل الغفلة والاغترار(۱۴۸).

"یعنی در کسب عقل ، عبرت گرفتن و احتیاط است و کسب جهل ، غفلت و فریب خوردن است ."

باز می فرمایند:

الاعتبار یثمر العصمة .

"عبرت گرفتن ثمره اش عصمت و خود نگهداری از گناه است ."

و باز آن حضرت می فرمایند! رحم الله امرا تفکر فاعتبر و ابصر(۱۴۹) "خدای رحمت کند کسی را که فکر کند، سپس عبرت بگیرد و در نتیجه عبرت گیری ، بینا گردد".

همچنین می فرمایند: الاعتبار یقود الی الرشد(۱۵۰).

"عبرت گرفتن آدمی را به سوی رشد می کشاند".

و نیز می فرماید: من حفظ التجارب اصابت افعاله (۱۵۱)

"آنکس که تجربیات خود را حفظ کند، در کارها به راه صحیح و صواب خواهد رفت ."

من احکم من التجارب سلم من العواطب (۱۵۲).

"آن کس که اعمال خود را بر پایه محکم تجربیات استوار نماید از سقوط و تباهی بسلامت خواهد بود".

و نیز می فرمایند: من لم ینفعه الله بالبلاء والتجارب لم ینتفع من العظة (۱۵۳).

"کسی که نفع هدایت الهی از راه آزمایشات و تجارب عایدش نشود، او از هیچ اندرز و نصیحتی بهره مند نخواهد شد".

در همین جا سخن خود را با این امید به پایان می رسانیم که : با اندیشه در زندگی انسانهای پاک و متقی و هم چنین زندگی انسانهای گمراه و شقی خویشتن را از آلودگی های و گناهان مبرا سازیم و خود را به خلق و خوی الهی مزین گردانیم و لحظه ای از مراقبت دشمن دیرینه خویش غفلت ننمائیم ، بلکه بر سرگذشت غافلان از یاد خدا نظر افکنیم و با درس گرفتن از آموزشگاه زندگی راه ذاکران الهی را در زیر دست عنایت حق پیش گیریم . ان شاء الله .

وسوسه های شیطانی

همانگونه که در گذشته عرض کردیم ، شیطان بطرق مختلف در آدمی نفوذ می کند، حتی اگر آدمی از يك راه مواظبت بنماید ولی از راه دیگر غافل بماند، باز هم شیطان از همان راه غفلت شده وارد می شود.

خداوند در این باره می فرماید:

قال فيما اءغويتني لاقعدن لهم صراطك المستقيم ثم لآتينهم من بين اءيديهم ومن خلفهم وعن اءيمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم شاكرين (۱۵۴).

"شیطان گفت : که چون تو مرا گمراه کردی من نیز بندگان را از راه راست که شرع و آئین تست گمراه گردانم آنگاه ، از پیش رو و از پشت سر و طرف راست و چپ آنان در می آیم تا بیشتر آنان ، شکر نعمت به جای نیاورند".

شیطان برای اغوای آدمی ابتداء در دلش ایجاد وسوسه می کند و کم کم او را از یاد خدا غافل می دارد تا اینکه جرائم انجام گناه و معصیت را پیدا کند و بر او مسلط گردد، ما در اینجا بطور مختصری به چند نمونه از وسوسه های شیطانی اشاره می کنیم .

۱ - تاخیر انداختن توبه :

گاهی شیطان به آدمی ، بخصوص جوانان می گوید که : شما امروز اول عمرتان است نمی خواهد اینقدر خود را به زحمت بیندازید و زندگی را بر خود دشوار کنید. امروز روز شما جوانهاست ؛ فردا که پیر شدید جبران می کنید. فرصت زیاد است ، رحمت خداوند هم وسیع است ؛ لذا بعدا توبه می کنید!

بدینوسیله او را رام خود می کند و ودار به گناه می نماید. اما انسان مومن متذکر می گوید: "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم " و به یاد خدا می افتد؛ ارتباط خود را با خدای خود قویتر می کند؛ و به یاد مرگ می افتد؛ به یاد عذاب و عدل الهی می افتد؛ و به خود می گوید من که از آینده و ساعت مرگ با خبر نیستم ؛ آیا تا يك لحظه دیگر زنده هستم یا نه ؟ نمی دانم ! چه بسا در حین انجام گناه جانم به لب آید و به افتضاح بمیرم ! آن وقت فرصت باری توبه کجا باقی می ماند؟ لذا او خود را متذکر می سازد که من با خدای خویش عهد بستم که متابعت شیطان نکنم حال ، که اول عمر من است و چیزی از بستن عهد نگذشته ، آن را بشکنم و فرمان غیر خدا را ببرم ؟ حال ، که شیطان دشمن بزرگ و کمر بسته من است چرا مغلوب او گردم و فریب دشمن شناخته شده خویش را بخورم ؟

خداوند می فرماید:

الم اعهد الیکم یابنی آدم ان لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین (۱۵۵).

"ای فرزندان آدم ! آیا با شما عهد نبستم که شیطان را نپرستید؟؛ زیرا که او دشمن آشکار شماست".

واخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واءشهدهم علی انفسهم الست بریکم ، قالوا بلی شهدنا ان تقولوا يوم القيامة انا كنا عن هذا غافلين (۱۵۶).

"و چون پروردگار تو از پشت فرزندان آدم ، نسل آنها را گرفت و آنها را برخودشان گواه قرار داد که آیا من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند: آری گواه شدیم مبادا بگوئید روز قیامت ما از این واقعه غافل بودیم ؟".

۲ - کوچک جلوه دادن گناه :

گاهی شیطان از راه کبیره و صغیره بودن گناهان وارد می شد زمانی که انسان اراده گناه کند بلافاصله شیطان حضور خویش را در میدان تقویت می کند و او را وادار به انجام آن گناه می کند، مثلا به او می گوید این گناه که تو اراده کرده ای ، گناهی ناچیز است و تو باید سعی کنی که از گناهان کبیره اجتناب ورزی و خود را بد آنها آلوده نکنی و اما گناه کوچک که چیزی نیست ، ببینید از چه راهی وارد می شود؟ در عین حالی که دارد او را به گناه و معصیت امر می کند، نصیحت و موعظه هم می کند؛ از گناهان کبیره نهی می کند تا بدینوسیله او را به ارتکاب صغیره تشویق نماید، اما انسان متذکر فوراً به خود می گوید که هر گناهی ، گناه کبیره است ؛ زیرا که همه آنها عصیان در برابر ذات حق است . پس هر چه که

موجب سربلایی از او امر پروردگار باشد، برای من گناهی بزرگ است . اگر امروز من از این گناه كوچك و ناچیز نتوانم خود را نگهدارم ، چگونه فردا می توانم از گناهان بزرگ اجتناب كنم ؟ حالی كه در برابر این گناه كوچك ، من قدرت دارم ، چرا بر او غالب نشوم تا اینکه فردا گناهان بزرگ نتوانند بر من غلبه پیدا كنند؟

اگر بنا باشد هر چه كه نفس تقاضا كند من عرضه ندارم ، روز بروز بر تقاضاهای خود می افزاید، چون ظرف نفس پرشدنی نیست ؛ و تفاوت عمده انسان و حیوان در همین است . اگر من به تمناهای كاذب نفس پاسخ دادم ، حالت عطش روحی می یابد كه دیگر سیر كردنش مشكل و مشكل است . آدمی اگر ذره ای زمینه را برای ارضاء میلهای كاذب باز بگذارد، این امیال نفسانی پیش خواهند رفت و دیگر پایان پذیر و قناعت برای آنها مطرح نیست .

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست / كو بدربارها نگردد كم و كاست هفت دریا را در آشامد هنوز / كم نگردد سوزش آن حلق سوز

در اینجا توجه شما را به داستانی جالب و قابل دقت از مثنوی جلب می كنم :

می گوید مردی درشت و خوش سخن ، خار ریشه داری را در راه عبور مردم كاشت ، مردم كه از آن راه عبور و مرور داشتند او را سرزنش كردند كه آن خار را كه كاشته ای بركن ، او اعتنایی نداشت ، هر لحظه ریشه خار، در روئیدن و قدرت گرفتن بود، پای مردم را مجروح و خونین می كرد، لباسهای اشخاص را می درید و پاهای برهنه بینوایان را زخمی می ساخت حاكم از كردار آن مرد پلید مطلع گشت و او را احضار كرد و گفت : برو آن خار را كه كاشته ای بركن ! آن مرد پلید جواب داد: باشد آنرا خواهم كند، او مدتی فردا فردا می كرد، و با گذشت زمان خار ریشه دار می شد، حاكم از تخلف او و فردا فردا گفتنش بر آشفت و گفت : برو آن دستوری را كه دادم عمل كن ! باز آن مرد پلید گفت : چند روز به من مهلت بده قاضی گفت عجله كن ! و هر چه زودتر خار را بركن و در انجام این كار مسامحه مكن ، چون هر چه تو فردا فردا می كنی و زمان را می گذرانی ، آن درخت خار ریشه دارتر و محكمتر گشته و تو كه می خواهی آن را بكنی پیرتر و ناتوان تر می گردی .

ریشه خار در حال نیرو گرفتن است ؛ ولی تو رو به سستی و كاستی هستی ، خاری را كه كاشته ای ریشه آن روز بروز آبدارتر و نیرومندتر می شود ولی تو هر روز بیچاره تر و خشك تر می شوی ؛ بالاخره آن خار رو به جوانی می رود و تو رو به پیری ، زود باش و فرصت را از دست مده !

تو كه میگوئی كه فردا این بدان / كه به هرروزی كه می آید زمان خارین در قوت و برخاستن / خاركن درسستی و دركاستن آن درخت بد جوانتر می شود / وین كنده پیرو مضطر می شود خارین هر روز و هر دم سبزتر / زود باش و روزگار خود مبر

ای انسان بینوا! هر یکی از عادات پلید و زشت خود را همانند خار بدان كه بارها به پای خودت و دیگران خلیده است ، تو بارها از كردار زشت پشیمان گشته و از عادات تبهارانه خود خسته شده ای اکنون مگر بی حس شده ای كه زشتی گناه و پلیدی را احساس نمی كنی ؟

خارین دان هر یکی خوی بدت / بارها در پای خار آخرزدت بارها از فعل بد نادم شدی / بر سر راه ندامت آمدی بارها از خوی خود خسته شدی / حس نداری سخت بی حس آمدی

آنگاه می گوید: اگر خسته شدن و رنجیدن سایر مردم از اخلاق ناپسند خودت غفلت داری ، حداقل از شكجه ای كه خود از خارهای درونی ات می بری نمی توانی غفلت بورزی ، درست توجه كن ! میدانی تو در چه وضعی قرار گرفته ای ؟ تو با این اوصاف زشت و پلیدت مایه عذاب خود و شكجه دیگران

می باشی ، برای رهائی از دست این عذاب و شکنجه ها یا تبری بردار و مردانه ریشه خارهای درونی ات را بکن و مانند علی ابن ابیطالب (علیه السلام) با گرایش واقعی به خدا، قدرت ربانی بدست آورده و در خیبر از جای بکن و اگر نمی توانی ، مانند ابوبکر و عمر راه دیگری را انتخاب کن ، یا خاری را که در درون تو ریشه دوانیده به گلبنی وصل کن .

آتش درونت را به نور الهی متصل کن ؟ باشد که آن نور این آتش خانمانسوز را خاموش کند، و این خار جراحت بار را به گلبن مبدل سازد.

تو همانند دوزخ و آن نور الهی مانند آن مومن است که می تواند آتش دوزخ را خاموش کند، پیغمبر ما محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است : هنگامی که مومن از مقابل جهنم عبور می کند، جهنم با عجز و لابه می گوید:

"یا مومن فان نورك اطفاءناری " ای مومن نور تو آتش مرا خاموش کرده است " چون تنها با ضد است که می توان ضد دیگر را از بین برد، لذا هلاک و نابودی آتش با نور مومن که ضد آن است خواهد بود، آتش معلول قهر و غضب الهی و نور معلول فضل و رحمت اوست .

یا تبر بردار و مردانه بزن / تو علی واراین در خیبر بکن ورنه چون صدیق و فاروق مهین / هین طریق دیگران را برگزین یابه گلبن وصل کن این خار را / وصل کن بانار نور یاررا تا که نور او کشد نار تو را / وصل او گلبن کند خار تو را

حال اگر می خواهی شر آتش را از خویش دفع کنی ، آب رحمت الهی را بر آن آتش بپاش ! میدانی چشمه سار این آب که آتش را خاموش می کند کجاست ؟ روح پاک مومن است .

نفس اماره تو از آب حیات معنوی مردان الهی گریزان است . آن آتش است و این آب است احساس و اندیشه کسی که نفس حیوانی را به آتش کشیده است ، حس و درک مرد ربانی است ، که می تواند آن شعله ها را نیست و نابود سازد.

گرهمی خواهی تو دفع شرناز / آب رحمت بر دل آتش گمار چشمه آن آب رحمت مومن است / آب حیوان روح پاک مومن است پس گریزان است نفس تو از او / زانکه تو آتشی او ز آب جو

برگردیم به اصل موضوعی ؟ مطرح کرده بودیم که در هنگام پیری مرکب لنگ است و منزل بس دور و بار گران بر دوش و راه پر از چاه در چنین راهی با آن بار گران ، کج مرو؛ راه اصلی را پیدا کن ؛ شصتمین سال عمرت که فرا رسید در حقیقت مرگ دام خود را پیش پای تو گسترده است ! مانند آن ماهی چالاک باش که از دام جسته خود را به مردن زده و صیاد را اغفال کرد تا او را به دریا انداخت . بی نوا آن ماهی سوم که مغرور بود و احتیاط را از دست داده گرفتار دام صیاد شد و به زندگی خود پایان بخشید، اگر از دام نجات پیدا نکنی ، قوانین الهی تو را مانند آن ماهی در دام افتاده ، در تابه آتشین بریان خواهد کرد.

سالیان عمرت رو به پایان است ؛ فصل کشت و کار تمام شده ؛ اندوخته خود را در نظر بیاور؛ بیدار شو؛ عبرت گیر؛ قیام کن ؛ از خدا کمک بطلب ؛ سپس بکوش که به نتیجه خواهی رسید.

ای انسان را هرو، آگاه باش ، وقت گذشته ، آفتاب عمرت رو به غروب است ، این دو روز دیگر که از فرصت زندگانی باقی مانده است ، بیکار مباش ، همین امروز بلکه همین ساعت باقیمانده های دانه های وجود را در مزرعه زندگی لرزانت بپاش ، جود و احساس خدای ما آنها را خواهد رویانید، همین چند لحظه عمر را دریاب ! باشد که بتوانی به عمری ابدی و پایدار نائل شوی ، بیا با این چراغی که آخرین

شعله های خود را به پیرامون خود می پاشد، فتیله و روغنی برسان ، دیگر موقع فردا فردا گفتن گذشته است ، مگر فردا، بگو امروز، تا شاید ایام کشت را از دست ندهی .

اندر آن تقریر بودیم ای خسور / که خرت لنگ است و منزل دور دور بار تو باشد گران در راه چاه / کج مرو رود است اندر شاهراه سال شصت آمد که در شصت کشت / راه دریا گیر تایابی رشد آنکه عاقل بد در دریا رسید / شد خلاص از دام و از آتش رهید چونکه بیگه گشت و آن فرصت گذشت / مرده گرد و روسوی دریا زدشت ورنه در تا به شوی بریان بسی / این چنین هرگز کند بر خود کسی ؟ حال آن سه ماهی و آن جویبار / گفته شد اینجا برای اعتبار فائده ثم اعتبار ثم انتصب / واستعن بالله ثم اجتهد سال بگه گشت و وقت کشت نی / جز سیه روئی و فعل زشت نی هین و هین ای هرویگاه شد / آفتاب عمر سوی چاه شد این دو روزك را که روزت هست زود / پر افشانی بکن از راه جود. (۱۵۷)

بنابراین باید گناه را به هیچ وجه كوچك نشماریم و دردم آن را با یاد خدا و نزدیکی با مقربان خدا، در صحنه دل خویش محو و نابود گردانیم .

۳ - توصیه شیطان به ترك مستحبات و فعل مکروهات :

این یکی دیگر از راههایی است که شیطان از طریق آن به دل انسان مومن وارد شده و ایجاد وسوسه می نماید. حال آنکه یکی از راههای مهم قرب انسان به پروردگار، انجام نوافل و مستحبات است و ترك مکروهات اگر چه این امور بر انسان واجب نیستند، ولی انسانی که بخواهد بنده خدا باشد و جز در راه او قدم بر ندارد، فعل و ترك این امور را بر خود واجب می داند، تاجائی که اگر نماز مستحبی اش را ادا نکرد، فضای آن را بجا می آورد، و اگر مکروهی را مرتکب شد می نالد و شب ها را بیدار می ماند تا جبران آن نماید، لذا شیطان هم از این راه که این امور بر انسان واجب نیستند وارد شده و بدینوسیله ایجاد وسوسه می کند و به آدمی می گوید خداوند همانها را که بر تو واجب کرده از تو می خواهد، لزومی ندارد تو خودت را به زحمت بیندازی ، مثلا نصف شب در هوای سرد بلند شوی ، وضو بگیری و نماز شب بخوانی ، یا فلان مکروه را ترك کنی و بدینوسیله برای خود ایجاد درد سر و زحمت کنی ، تو برو محرمات را ترك کن ، لزومی ندارد تو خواسته های مجاز را فراموش کنی و بگوئی مکروه است ؛ تو فقط موظف هستی از حرامها و غیر مجازها اجتناب ورزی !

دامهای خطرناك

بینید شیطان چه دامهای خطرناکی را می گستراند و با چه لباس و زبانی وارد می شود تا کم کم چراغ پر فروغ ایمان و "ذكر الله" را در درون او خاموش می کند، تا سرانجام نه حرامی بشناسد و نه حلالی ؛ او می کوشد تا کم کم استحکام وجدان مذهبی و معنوی انسانها را ضعیف گردان تا دیگر نتوانند در برابر گناهان عکس العملی از خود نشان دهند.

واکنش انسان متقی : انسان متقی برای خود برنامه ریزی می کند و جهت حفظ واجباتش پاسدارانی بر می گمارد و خود را برای بدست آوردن آنها مقید می گرداند، آن پاسداران ، مستحبات و نوافل هستند، او به خود می گوید که اگر من مستحبات را ترك کنم و به وادی نسیان بسپارد، کم کم در انجام واجبات کسل و سست می شوم و آنها را برای اسقاط وظیفه بجا می آورد ترك آن مقدمه ایست برای ترك واجبات و ترك این امور که با سختی ها همراه نیست ، ترك واجبات را راحت می کند. اگر مکروهی را انجام دادم و بر این کار اصرار ورزیدم ، این مقدمه ای خواهد بود برای انجام دادن افعال حرام ؛ انجام مکروهات که بر راحتی صورت می گیرد و گناه هم شمرده نمی شود؛ اما انجام محرمات را که عذابها و ظلمت ها بدنبال دارد ساده می گرداند.

یادم نمی رود هنگامی که در مراسم نماز جماعت جمعی از رزمندگان شجاع اسلام حضور یافته بودم و این مثال را برای آنان بیان می کردم : که مستحبات برای واجبات حکم پاسداری و محافظ را دارند، یا حکم سیمهای خاردار را دارند که برای حفاظت باغها و مزارع و... به کار می برند اگر کسی قصد از بین بردن شخصی را یا ورود به مکانی را داشته باشد، ابتداء به سراغ محافظین می رود که اگر توانست به نحوی آنان را از بین ببرد یا غافل سازد، آنگاه به مقصد اصلی خود می پردازد.

همچنین انجام مکروهات و صغائر حکم دانه هایی را دارند که در پیش دامها ریخته شده تا اینکه مرغها و پرندگان بدینوسیله با برداشتن دانه اول به سراغ دانه دوم بروند و کم کم که طمع ، چشم آنان را کور گردانید و دام را از یاد بردند در آن می افتند انسان هم ، چشم آن را کور گردانید و دام را از یاد بردند در آن می افتند انسان هم ، چنین است با انجام مکروه اول به سراغ مکروه دوم می رود و کم کم انجام دادن گناهان کوچک را اهمیت نمی دهد و برجاءتش در انجام دادن گناهان کبیره نیز افزوده می شود تا اینکه گرفتار دام شهوت می گردد و اسیر شیطان ؛ چون میل به بی نهایت در همه انسانها نهفته است لذا اگر جلوی امیال کاذب آدمی ، دانه ریخته شود او را به سوی خود می کشاند و آدمی هم به نوبه خود می طلبد در حالیکه سیر نمی شود.

اما انسان سالک مقامات عالی و معنوی روح خویش را مرتب تقویت می کند ولحظه ای از "ذکر خدا" غافل نمی شود و چون غافل نیست هرگز اسیر نمی شود؛ همانگونه که مرغ تا غافل نیست در دام نمی افتد؛ انسان هم وقتی از حدود الهی خارج شد به دام می افتد.

مرغ غافل می خورد دانه زدام / همچو اندر دام دنیا این عوام باز مرغان خیر هوشمند / کرده اند از دانه خود را خشک بند

انسان ذاکر چون همیشه بیدار و متوجه است هرگز از شیطان ضربه نمی پذیرد؛ زیرا عناصر عالی روحانی او قوی و مستحکم هستند، لذا هر ضربه ای که به آنها وارد شود با نوعی عکس العمل شدید رو برو می شود.

انسان مومن همانند زمین سفت و با صلابتی است که اگر تویچه ای را بر آن فرود آورند، با استحکام شدید آن روبرو می شود. و به عقب بر می گردد، البته این مسئله به مقدار فشار و شدتی که برای فرود آوردن توپ وارد می آید بستگی دارد، پس در این جریان دو مسئله وجود دارد.

اول سفت و محکم بودن زمین .

دوم فشار وارد بر توپ .

انسان مومن ، سفت و با صلابت است ، عزیز است وقتی شیطان تیری به طرف او پرتاب می کند، از خود عکس العملی نشان داده آن را بر می گرداند؛ حال ، چقدر تیر کوچک یا بزرگ باشد مسئله ای نیست ؛ او محکم و نفوذناپذیر است ؛ در برابر کوچکترین حمله دشمن ، بزرگترین واکنش را از خود نشان می دهد؛ تا مبادا دشمن برای نفوذ در او امیدی داشته باشد اگر مکروهی را انجام داد، می نالد، متضرع و متوسل می شود. زودتر برای نماز شب بیدار می شود تا با خشت زرین لاله لاله دیوار تقوای خویش را رفیع تر و محکمتر گرداند رسول خدا به عنوان صاحب خلق عظیم و متمم مکارم اخلاق می فرماید:

انه لیعان علی قلبی حتی استغفر فی یوم مائه مرة (۱۵۸). این پیامبر اسلام است که به عنوان مظهر و اسوه اخلاق پسندیده چنین عمل می کند که روزی هفتاد بار استغفار می کند، تا دل خود را از آن چیزی که برای ما آینه است پاک کند، آن چیزی که برای ما گرد و غبار است ، جرات رفتن به سراغ

پیامبر را ندارد.

برای مثال : انسان مومن و متقی مانند يك دیوار سفید است که اگر دست کثیفی روی آن گذاشته شود فوراً جای آن پدیدار می گردد به صورت لکه ای بر دیوار سفید جلوه می کند. روح انسان متقی هم پاک و سفید است ؛ اذا اگر کوچکترین رذیله ای به آن برسد فوراً اثرش را نشان می دهد و او هم برای رفع آن لکه اقدام به عبادت و انابت می کند تا قلبش را پاک گرداند. اما دیواری که قیر رنگ و دود آلود است یا انسانی که در تعمیرگاه کار می کند و لباس کارش سیاه و روغن آلوده است ، اگر دست کثیفی به آن برخورد کند، اثرش مشخص نمی شود. او هم به فکر پاک کردن آن نمی باشد، بلکه کثافت روی کثافت قرار می گیرد و اثر خود را نشان نمی دهد. برخلاف لباس پاک و سفید که اگر کوچکترین لکه ای بر آن بنشیند، فوراً آن را پاک یا عوض می کند، مثلاً انسانی که معتاد است ، سیگاری است ، نسبت به دود حساسیتی ندارد، اما آنکه سیگاری نیست چون خود را به دود آلوده نکرده است ، نسبت به کمترین دود سیگار از خود حساسیت نشان می دهد.

حال ، مثل انسان گناهکار با انسان متقی چنین است که انسان گناهکار قسی القلب ، دیگر به گناه عادت کرده ، روحش سیاه گشته است و دیگر اثر گناه مشخص نیست . اما انسان متقی روحی پاک دارد و فوراً لکه های گناه را پاک می کند.

مولوی همین معنی را با تمثیلی زیبا در مثنوی آورده است :

آن یکی می گفت در عهد شعیب / که خدا از من بسی دیدست عیب چندید از من گناه و جرمها /
وز کرم یزدان نمی گیرد مرا حق تعالی گفت در گوش شعیب / در جواب او فصیح از راه عیب که به
گفتی چند کردم من گناه / وز کرم نگرفت در جرمم اله عکس می گوی و مقلوب ای سفیه / ای رها
کرده ره و بگرفته تیه چند و چندت گیرم و توبی خبر / در سلاسل مانده از پا تا بسر رنگ تو بر توست ای
دیگ سیاه / کرد سیمای در و نبت را تباه بر دلت زنگار برزنگارها / جمع شد تا کور شد زاسرارها گرزند
آن دود بردیگ نوی / آن اثر بنماید ارباشد جوی چون سیه شد دیگ پس تاثیر دود / بعد از آن بروی که
بیند ای عنود مرد آهنگر که اوزنگی بود / دود را باروش همرنگی بود مرد آهنگر که او زنگی بود / دود را
ابلق گردد از دود آوری (۱۵۹)

و در پایان توجه شما را به گوشه ای از حالات يك انسان متقی جلب می کنیم : استاد مطهری به مناسبتی درباره مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی چنین می گویند: "پاکان يك عمل مکروه که انجام می دهند روحشان مضطرب می شود و مرتب پشت سر هم توبه و استغفار می کنند، يك مرد بسیار بسیار بزرگ از نظر معنویت که من سال گذشته هم در ماه مبارك رمضان از این استاد بزرگ خود یاد کردم ، مرحوم حاج میرزا علی آقای شیرازی اصفهانی (رضوان الله علیه) است ، که یکی از بزرگترین اهل معنایی است که من در عمر خود دیده ام .

يك شب ایشان در قم میهمان ما بودند و ما هم به تبع ایشان به منزل یکی از فضلاء قم دعوت شدیم ، بعضی از اهل ذوق و ادب و شعر نیز در آنجا بودند. در آن شب فهمیدم که این مرد چقدر اهل شعر و ادب است ، و چقدر بهترین شعرها را در عربی و فارسی می شناسد! دیگران شعرهایی می خواندند خیلی عادی ، شعرهای سعدی ، حافظ و... ایشان هم می خواند و می گفت این شعر از آن شعر بهتر است ، این شعرها را خواندن که گناه نیست ، اما در شب ، شعر خواندن مکروه است ، خدا می داند وقتی آمدم بیرون این آدم بشدت می لرزید، گفت من اینقدر تصمیم می گیرم که شب شعر نخوانم . آخرش جلوی خودم را نمی توانم بگیرم هی "استغفرالله ربی و اتوب الیه " می گفت ، مثل کسی که معصیت بسیار بزرگی مرتکب شده است ؛ العیاذ بالله اگر ما شراب خورده بودیم ، اینقدر مضطرب نمی شدیم ، که این مرد بواسطه يك عمل مکروه مضطرب شده بود.

این جور اشخاص چون محبوب خدا هستند از ناحیه خدا يك مجازاتهائی دارند که ما و شما ارزش و لیاقت آن جور مجازاتها را نداریم ، هر شب این مرد اقلا از دو ساعت به طلوع صبح مانده بیدار بود، و من معنی شب زنده داری را آنجا فهمیدم معنی "شب مردان خدا روز جهان افروز است " را آنجا فهمیدم ، معنی عبادت و خودشناسی را آنجا فهمیدم ، آن شب این مرد وقتی بیدار شد که اذان صبح بود، خدا مجازاتش کرده بود، تا بیدار شد، ما را بیدار کرد و گفت فلانی ! اثر شعرهای دیشب بود!

روحي که چنین ایمان مستحکمی دارد، يك چنین ضربه کوچکی هم که بر آن وارد می شود، یعنی يك چنین حمله کوچکی هم که از مقامات دانی او، بر مقامات عالیه اش وارد می شود، آن مقامات عالیه عکس العمل نشان می دهند، ناراحتی نشان می دهند، حتی مجازات نشان می دهند، که بین بی مجازات نمی ماند، آدمی که در شب هی شعر بخواند دوساعت وقت خودش را صرف شعر خواندن بکند، لایق دوساعت مناجات کردن با خدای متعال نیست. (۱۶۰)

خدایا به همه توفیق معرفت و شناخت نفس عنایت فرما و قلب ما را منزل خود گردان

آمین یارب العالمین

زندگی در پرتو اخلاق (ذکر الله)

پی نوشت ها :

۱- با استفاده از "المعجم ".

۲- این عبارتها مضمون روایاتی است که انشاء الله در جلدهای بعد خواهد آمد.

۳- با اشاره به فرمایش رهبر انقلاب .

۴- مناجات شعبانیه علی (علیه السلام).

۵- المفردات فی غریب القرآن ، ص ۱۷۹.

۶- قوم نمود گفتند: ای عجب آیا بین افراد بشر تنها به او وحی رسید.

۷- قسم به آنکه ذکر را القاء می کند.

۸- پس سؤ ال از اهل ذکر کنید، اگر بینات وزیر را نمی دانید.

۹- شما خود اگر نمی دانید از اهل ذکر پرسید.

۱۰- تفسیر المیزان ، جلد ۱۲، ذیل آیه ۴۳، سوره نحل ، ص ۳۸۳. با اندکی دخل و تصرف :

۱۱- این سخنان که بر تو می خوانیم از آیتهای الهی ، و ذکر حکمتهای خدای حکیم است .

۱۲- نمی آید زکری از طرف پروردگارشان مگر آنکه گوش می دهند و حال آنکه استهزاء می کنند.

۱۳- هر آینه نوشتیم بر زبور بعد از ذکر (تحقیقا زمین را بندگان صالح من وارث می شوند).

- ۱۴- پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم .
- ۱۵- ای کسانی که ایمان آوردید هر گاه شما را برای نماز جمعه فرا خوانند به سوی ذکر خدا بشتابید.
- ۱۶- در انجام همه نمازها خصوصا نماز وسطی کوشا باشید، و از روی خضوع و اطاعت برای خدا بپا خیزید.
- ۱۷- ای اهل ایمان مبدا هرگز مال و فرزندانان شما را از یاد خدا غافل سازد.
- ۱۸- همانا ما به سوی شما امت کتابی که مایه شرافت و عزت شماست فرستادیم .
- ۱۹- بلکه ما قرآنی به آنان دادیم که مایه یاد آوری و شرف آنها است ولی آنان از چنین چیزی روی گردانند.
- ۲۰- و (بدانکه) قرآن برای تو و مومنان قومت شرف و نام بلندی است .
- ۲۱- بگو که من بزودی حکایت او را به شما تذکر خواهم داد.
- ۲۲- این سخن من و سخن (پیامبرانی است که) پیش از من بودند.
- ۲۳- وهمانا کافران می گویند که اگر نزد ما خبری از رسولان پیش بود.
- ۲۴- هنگامی که مناسک خود را انجام دادید ذکر خدا کنید، چنانکه پدرانان را یاد می کنید، بلکه از آن هم شدیدتر.
- ۲۵- و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید خدا را یاد کنید، در حال ایستادن و نشستن و به هنگامی که به پهلو خوابیده اید.
- ۲۶- ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید.
- ۲۷- و آنها که هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند.
- ۲۸- آنچه را به شما داده ایم با قدرت بگیرید و آنچه در آن هست به خاطر داشت باشید.
- ۲۹- به یاد آورید بر خود نعمت خدا را.
- ۳۰- هنگامی که اندر زها و پندها سودی نبخشید و آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند درهای همه چیز (از نعمتها) را به روی آنها گشودیم .
- ۳۱- اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند نهی کنندگان از بدی را رهائی بخشیدیم .
- ۳۲- گفتند آن فال بد که می گوئید با خود شماست اگر بفهمید و متذکر شوید.
- ۳۳- بگو من از شما مزد رسالت نمی خواهم و از آنها نیستم که چیز را که ندارند بخود می بندند، این قرآن بجز تذکر برای عالمیان نیست .

- ۳۴- پس شما کجا می روید؟ این قرآن عظیم جز پند و نصیحت اهل عالم نیست .
- ۳۵- آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما رسید؟
- ۳۶- ص ، قسم به قرآن صاحب مقام ذکر.
- ۳۷- و هر کس از یاد من اعراض کند.
- ۳۸- این مردم غافل هیچ پند و موعظه ای از جانب پروردگارشان نیاید جز آنکه آن پند را شنیدند (و نشنیده گرفتند) و باز به بازی دنیا و لهو و لعب عمر می گذرانند.
- ۳۹- خدا بر شما ذکر را نازل کرد.
- ۴۰- سوره کهف ، آیه ۲۸.
- ۴۱- ترجمه المیزان ، جلد ۱ ، آیه ۱۲۵. سوره بقره ، ص ۴۷۷ و ۴۷۵.
- ۴۲- سوره اعراف ، آیه ۲۰۵.
- ۴۳- سوره طه ، آیه ۱۴.
- ۴۴- سوره ماعون ، آیه ۴ و ۵.
- ۴۵- سوره انبیاء، آیه ۲ و ۳.
- ۴۶- نهج الفصاحه ، ص ۳۵۰ - حدیث شماره ۱۶۷۴.
- ۴۷- همان منبع ، ص ۹۱، حدیث شماره ۴۷۴.
- ۴۸- نهج الفصاحه ، ص ۵۸۲، حدیث شماره ۲۸۲۲.
- ۴۹- همان منبع ، ص ۸۰، حدیث شماره ۴۲۴.
- ۵۰- سوره بقره ، آیه ۲۰۰.
- ۵۱- سوره بقره ، آیه ۲۰۰ و ۲۰۱.
- ۵۲- سوره کهف ، آیه ۱۰۵.
- ۵۳- سوره اعراف ، آیه ۸ و ۹.
- ۵۴- سوره مومنون ، آیه ۱۰۳.
- ۵۵- سوره رعد، آیه ۲۸.
- ۵۶- دعای عرفه .

- ۵۷- سوره طه ، آیه ۴۲ .
- ۵۸- ارشاد القلوب دیلمی ، ص ۸۵ .
- ۵۹- سفینه البحار، جلد ۲. باب " غ " ص ۳۱۲ .
- ۶۰- اصول کافی ، جلد ۴، کتاب الدعاء، ص ۲۸۴ .
- ۶۱- اصول کافی ، جلد ۴، کتاب الدعاء، ص ۲۸۴ .
- ۶۲- همان ، منبع ، ص ۲۵۷ .
- ۶۳- جامع الاخبار، ص ۵۴، چاپ نجف .
- ۶۴- به نقل از جامع الاخبار، ص ۵۱، چاپ نجف .
- ۶۵- نهج البلاغه ، خطبه ۱۰۰ .
- ۶۶- نهج البلاغه ، خطبه ۲ .
- ۶۷- سوره غافر، آیه ۶۵ .
- ۶۸- سوره زمر، آیه ۳ .
- ۶۹- سوره اعراف ، آیه ۲۸ .
- ۷۰- تحف العقول ، ص ۴۹۷، چاپ انتشارات اسلامی ، قم .
- ۷۱- اصول کافی ، جلد ۴، ص ۲۵۶ .
- ۷۲- اصول کافی جلد ۴، ص ۲۵۶ .
- ۷۳- اصول کافی ، جلد ۴، ص ۲۶۱ .
- ۷۴- کافی ، جلد ۴ ص ۲۶۲ .
- ۷۵- سوره نساء، آیه ۱۴۲ .
- ۷۶- تحف العقول ، ص ۵۰۳ .
- ۷۷- سوره توبه ، آیه ۳۸ .
- ۷۸- کافی ، جلد ۴ کتاب الایمان والکفر - ص ۱۵۱ .
- ۷۹- تحف العقول ، ، چاپ جدید .
- ۸۰- مثنوی مولوی .

۸۱- تحف العقول ، اصول کافی ، ج ۴ ، باب الدعاء، ص ۲۶۲.

۸۲- اصول کافی ، جلد ۴ ، باب الدعاء، ص ۲۶۲.

۸۳- اصول کافی ، جلد ۴ ، باب الدعاء، ص ۲۶۲.

۸۴- اشاره به سوره حشر، آیه ۲۱.

۸۵- سوره طه ، آیه ۷۱.

۸۶- البته منظور این نیست که گوشه ای گزینش کند و در آنجا تسبیح بدست بگیرد و سجده کند. خیر، اصلاً چنین ذکرى مورد پسند دین و صاحب دین نیست ، بلکه ، منظور این است که او در هر حال و هر جا که باشد باید به ذکر خدا مشغول باشد، دلش به یاد خدا باشد، کارش برای خدا باشد، چنانچه در مباحث گذشته دریافتید که عمده ذکر، ذکر قلبی است ، و صاحبان این ذکر با اینکه رهبران و حکمرانان مردم بودند و در صحنه های جنگ و جهاد نیز حضور داشتند؛ ولی در هیچ وضعیتی از یاد خدا غافل نبودند.

۸۷- مضمون روایتی است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).

۸۸- نهج الفصاحه ، ص ۸ ، حدیث ۳۹.

۸۹- سوره اعراف ، آیات ۲۰۶ و ۲۰۱.

۹۰- سوره اعراف ، آیات ، ۲۰۰ و ۲۰۱.

۹۱- سوره نحل ، آیه ۹۸.

۹۲- سوره مائده ، آیه ۱۵.

۹۳- سوره انعام ، آیه ۱۰۴ و سوره اعراف ، آیه ۲۰۳.

۹۴- سوره مائده ، آیه ۱۶.

۹۵- سوره بنی اسرائیل ، آیه ۸۲.

۹۶- سوره یونس ، آیه ۵۷.

۹۷- سوره واقعه ، آیه ۷۸.

۹۸- سوره اعراف ، آیه ۲۰۰.

۹۹- سوره مومنون ، آیات ۹۷ و ۹۸.

۱۰۰- سوره زخرف ، آیه ۳۶ تا ۳۸.

۱۰۱- سوره کهف ، آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

- ۱۰۲- سورة بقره ، آيه ۲۲۵.
- ۱۰۳- نهج الفصاحة ، ص ۱۴۶، حديث ۷۱۹.
- ۱۰۴- سورة اعراف ، آيه ۲۰۱.
- ۱۰۵- نهج البلاغه ، خطبه ۱۶.
- ۱۰۶- نهج البلاغه فيض ، خطبه ۲۳۷.
- ۱۰۷- نهج البلاغه ، خطبه ۱۶.
- ۱۰۸- نهج البلاغه فيض ، خطبه ۱۱۳.
- ۱۰۹- نهج البلاغه فيض ، خطبه ۱۵۶.
- ۱۱۰- نهج البلاغه فيض ، خطبه ۲۲۱.
- ۱۱۱- نهج البلاغه فيض ، خطبه ۱۸۶.
- ۱۱۲- نهج البلاغه فيض ، خطبه ۲۳۲.
- ۱۱۳- نهج البلاغه فيض ، ص ۹۰۹.
- ۱۱۴- نهج البلاغه صبحى صالح - قصارالحكم - حكمت ۱۳۰.
- ۱۱۵- سورة اعراف ، آيه ۲۰۱.
- ۱۱۶- طاقديس ، ملا احمد نراقى .
- ۱۱۷- فيض كاشانى .
- ۱۱۸- مصباح الشريعه ، ص ۱۲۱، چاپ بيروت .
- ۱۱۹- سورة زمر، آيه ۴۵.
- ۱۲۰- سورة توبه ، آيه ۱۲۵.
- ۱۲۱- سورة بقره ، آيه ۱۰.
- ۱۲۲- سورة آل عمران ، آيه ۱۳۵.
- ۱۲۳- سورة حج ، آيه ۴۶.
- ۱۲۴- تفسير الميزان - ذيل سورة الناس - همچنين مى توانيد به تفسير مجمع البيان ، جلد ۵ ذيل سورة الناس ، و تفسير روح الجنان ، جلد ۵ ذيل همين سورة مراجعه فرمائيد.

۱۲۵- نهج البلاغه صبحی صالح ، ص ۳۹۲.

۱۲۶- نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه ۲۳۰.

۱۲۷- مثنوی معنوی ، دفتر دوم ، ص ۴۴۸، چاپ امیر کبیر.

۱۲۸- سوره اعراف ، آیه ۱۴۶.

۱۲۹- سوره یونس ، آیه ۷.

۱۳۰- سوره نحل ، آیه ۱۰۸.

۱۳۱- سوره اعراف ، آیه ۱۷۹.

۱۳۲- سوره مجادله ، آیه ۱۹.

۱۳۳- شرح منازل السائرین ، باب المراقبه ، ص ۶۲.

۱۳۴- شرح منازل السائرین ، باب المراقبه ، ص ۶۳.

۱۳۵- شرح منازل السائرین ، باب المراقبه ، ص ۶۴.

۱۳۶- سوره احزاب ، آیه ۵۱.

۱۳۷- سوره احزاب ، آیه ۵۲.

۱۳۸- شرح منازل السائرین ، باب المراقبه ص ۶۵.

۱۳۹- نهج البلاغه فیض ، نامه ۶۲.

۱۴۰- توضیح : نویسنده شهید این کتاب وعده داده بود که مبحث "محاسبه نفس" را در جزوات بعدی بیاورد، ولی دست تقدیر طور دیگری از آستین بدر آمد و تیرکینه حق ستیزان مجال تکمیل این مبحث را به او نداد، و ما نیز هنگامی که در کار تنظیم و تکمیل این دفتر بودیم ، متأسفانه موفق به دست یابی نوشته های ایشان در این مورد نشدیم .

۱۴۱- سوره اعراف ، آیه ۱۳۶.

۱۴۲- سوره یونس ، آیه ۹۲.

۱۴۳- سوره دخان ، آیه ۲۵ تا ۲۹.

۱۴۴- سوره یوسف آیه ۱۱۰.

۱۴۵- سوره اعراف ، آیه ۱۷۶.

۱۴۶- مثنوی ، دفتر اول ، ص ۱۴۹؛ چاپ امیرکبیر.

۱۴۷- طالبین می توانند بقیه ابیات این قصیده را در دیوان خاقانی بخوانند.

۱۴۸- غررالحکم ، ج ۲ ، ص ۵۷۳.

۱۴۹- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۴۰۸.

۱۵۰- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۲۹۱، چاپ دانشگاه تهران .

۱۵۱- همان منبع ، ج ۵ ، ص ۴۶۱.

۱۵۲- غررالحکم ، ج ۱ ، ص ۲۱۵، چاپ دانشگاه تهران

۱۵۳- همان منبع .

۱۵۴- سوره اعراف ، آیه ۱۶.

۱۵۵- سوره یس ، آیه ۶۰.

۱۵۶- سوره اعراف ، آیه ۱۷۲.

۱۵۷- به نقل از: نقد و تفسیر و تحلیل مثنوی ، استاد محمد تقی جعفری

۱۵۸- جامع الاخبار، ص ۵۷، چاپ نجف .

۱۵۹- مثنوی دفتر دوم ص ۱۳۰ چاپ خاور.

۱۶۰- گفتارهای معنوی ، استاد شهید مطهری ، (ص ۱۲۱ - ۱۲۰